[illegible]

[illegible]

علم و مردم سماء عشق روایت

ماه و مردم سماء ...

مرض عشق

اسلام کفر و باطل حق رحم و جور و کین

[illegible]

این غزلیات را زود بجرین ساخته ام ... بکلشن ایراد ... والسلام

[illegible]

الهم صل علی محمد و آله

[illegible]

رسانده مظهر او عاشق لطف یزدانت
کل حدیقه حبت محمد عربیت

ولا سعادت تو [illegible]
برو که کنج سعادت محمد عربیت

[illegible] عنصر او مظهر صفات
چراکه شاهد وحدت محمد عربیت

[illegible] مبعث حضرت [illegible]
چراکه باعث خلقت محمد عربیت

[illegible]

عالم اردم انسان حضرت [illegible]
حسن ازمیل [illegible]

وم کلنار [illegible]
می کل رنک [illegible] عربیت

اسم عالم علام [illegible]
حدد کلشن علام [illegible]

[illegible]
رحم از حرج [illegible]

[illegible] مهر [illegible]
دلم از [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد خدا

[illegible]

[illegible]

منم که از غم عشق تو ... تا هو
هر آنکه خلق شد از قدرت خدا ...
تویی که دردم جان کند ... نی هی هی
کلام ...

... که دردم خون خوردم ...
فدای ... رسول الله
منم که دردم ... کنم ...
زندبان ... کشف از شنیدن ...

[illegible]

مریض عشق تو جان را خداوند ... قدرت
عطا فرموده بستان چمن انار نرگس شهلا
عمر در وجد ... درمان ... باشد
بجز از خنده ساغر نغمه از غلغل مینا
خدایا یار ... سر بلندی ...
جهان شاید ... عطا ... و عیش و تهیا

[illegible]

پس از حمد خدا نعت ... رسول ...
... از برکت اولاد پاک طیبین او
... گوید از بندگی قدرت ... تمام ...
... در حقیقت سوره طه

[illegible]

محمد مصطفی که ... حاجب ... یا رب رحمت ... [illegible]

... ارائش ... علم ارائش ... [illegible]

... اللهم صل علی محمد و آل محمد ... [illegible]

... خداوندا ... [illegible]

... پیغمبر ... [illegible]

... علی ... [illegible]

... کعبه ... [illegible]

... [illegible]

خدایا

خداوندا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

از ما بهر مجتهد [illegible] اسلام یکه مجتهد عصر [illegible]
که [illegible] با عزاز تمام در شرع [illegible]
مشهور [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

مزن ای عابد [illegible] زنده [illegible] مردم معلم تا به کی در درس اصول و فقه [illegible] گویی
[illegible] باید خدای علیم عالم دانا بده درس [illegible] زینهار [illegible] نمایندش به پیش شیخ و صوفی [illegible]

[illegible]

الهی روز محشر [illegible] آل احمد [illegible]
مکن کوته دست [illegible] خداوندا

[illegible]

رو به میکده گلشن زنگ ... شراب — بیا و باده بده زاهد ا شیخ و شاب — ز آب باده بریزی ز شیشه شک و گلاب

رو به مدرسه محتسب زعق نان کباب — بشرط آنکه کنم در قرار باده شتاب — بجوی یاری گلشن سفر بروز حساب

[illegible]

از نگاه ابروان ... اسپر تنار ... پیش به بیدار ... انداخته

بر دل مجروح عاشق ... انداخته — نوک خنجر بر دل عاشق ز خواب انداخته

[illegible]

چین زلف ... انداخته — حلقهٔ چشم را اندر رکاب انداخته — و لبی از خط ... عنبرین طره ... در دل شک گلاب انداخته

[illegible]

درویها دارم بدل تنهای زمردم لبهاب

گردش ... مراد در انقلاب انداخته

زلف ... سواد از شکنات انداخته

آب عرق آتش بعرض آفتاب انداخته

عارضش ... انداخته

عاشقان را ... انداخته

[illegible]

ای صنم در بستر عشق روزت سالها عمر ... در ایام شباب انداخته — زلف مشکین ... عارضش از روی ناز ... در پیچ و تاب انداخته

[illegible]

معنی حالا با بکر سر... ات

[illegible]

[illegible]

وقت عاشق [illegible] [illegible]

نگذارد که ببوسد بجز از خویش و دگری [illegible] از همه جانان جهان خوشتری [illegible] بهتر از غمزه و از ناز بتان [illegible]

چاک چاک از غم ایام بود هر دو الیت [illegible] دل عاشق بکشد [illegible]

[illegible] از تیر بلا بود هر [illegible] مرد پر حوصله از تیر ندارد حذری

در ره عشق چو روباه شود شیر نری

[illegible]

سینه را کنج بدیدم تیر بلا [illegible] سپری

تو که از لذت [illegible] خبری

بهر هر تیر و بلا یک [illegible]

راضیم لحظه صد بار بکشته و لیک [illegible]

بوصالش نرسیدیم نشد حاصل کار

روی زیبای تو یکبار نه بیند دیگر

در جهان غیر دل غمزده چشم تری

کشش این قصه دراز است بکن مختصری

[illegible]

[illegible]

فدای لعل نمکین و قدت تو گردم [illegible]
که عاشق رخ زیبا و چشم مست تو گردم

[illegible]

عقل میگفت بسر کار من مشکل شد [illegible]

[illegible] معشوقه خود قابل شد [illegible] گلش از زور [illegible]

هر که در خدمت [illegible]

عمر تاریخ [illegible]

[illegible]

نظر نفکند به بیت چشم میخانه [illegible]

بهار عمر تو بوی رسید خزان از پی [illegible]

هزار حیف که از جور آسمان گلشن وصال [illegible]

فلک بطبع زدستم ببازی شطرنج [illegible]

[illegible] ندارم در دل [illegible] یا بنده غم تورا [illegible] سر یاری نیست

یا انکه تورا [illegible] به بنده غم خواری نیست

قانون محبت وفاداری نیست [illegible]

[illegible] جان کام دلت [illegible]

[illegible]

[illegible]

عندلیب چمن حسن تو [illegible] نرگس شهلا فکنم

[illegible] خرم زیاقوت لب لعل شکرها فکنم

[illegible] دست و رحله از نفس سحر ساز فکنم

[illegible] اساس مهر بمیخانه و خم ها فکنم

[illegible]

[illegible] بجز خلوص و وفاداری کرشمه و ناز
نگار مهوش ما [illegible]

[illegible] رسیدن بوصل دلداری
[illegible] جان سپردن آسانست

دمی که سر زند از برگ غنچه سبزه تر
بنفشه خط زینت گلستان است

به چشم پاک توان دید روی دلبر [illegible]
به خاک مقدم او تاج فرق شاهان است

[illegible] چه خدا آفریده از قدرت
اگر غلط نکنم روزگار هجران است

[illegible] ساغر وحدت
که گلستان جهان جای [illegible] است

مکن ناز که آن قبله‌گاه مستان است

[illegible]

وصال چون سهی سو همه شب [illegible]
چراکه [illegible] ز بندانت

زعکس گل به بلبل خوش الحانت
[illegible]

[illegible] چرا سحرگه ان گلشن
طراوت رخ دلبر [illegible]

[illegible] از [illegible] بیان کردم
[illegible]

فسانه زاهد [illegible] لحظه [illegible] شراب
نه بلکه عشق [illegible] شراب

نظاره کی اثر [illegible] ساقی
بزم شاه نشیند ز آبروی شراب

[illegible]
دروغ راست نگفتم [illegible] شراب

[illegible] عدوی شراب

[illegible] شراب

بوسه از سیب زنخدان [illegible] خوش است
[illegible] لب یار [illegible] دهان [illegible] خوش است

[illegible] جان [illegible] صعب است
لیک [illegible] در راه جانان [illegible] صعب

[illegible] سرو ناز [illegible]
سرو ناز من برای زینت [illegible] خوش است

[illegible]

کردند از طریقه وایش نهفت بگروهی وارمنی برانگیخت از خدا کوشش ... سرگرفت قمع هند و بهیمنه شهر و کنجار

[illegible]

بگلستان جالت ... مروم ... حلال ... صدیق ... درام

گل گر گل روست زروی شوق ... نور سایه سرو ... تو سایه ... بجویم

هزار ... قطره ... زیر گل ... قطره قطره ... شبنم ... از خط ریحان

[illegible]

شدی صحی ... آدم و حوا   وجود چهار عنصر ... تو نظر   شدی ... ابحار ... اول ... آخر   زالتفات ... کتاب قدرت

هدر چو ... سرم   با نکهت گل ... بندا تو مدغم   هرچه قطره ذات تو ... بحر معظم   تو را ... فضل اکمل و افهم

[illegible]

کسل زخبات ... حقیقت   هیچ وجه ... هوس ... تیات   خداوند او ... لطف ... بردم

هم ... صفات تو روشن ... بهم   خراج دین ... عالم و لوم   زنیک صفات قدرت ... تو ... نجم   سرور کار ... ثابت و محکم

[illegible]

سروز کاره ... کمند حالت   کلامی ... ساز ... کن   زالطف ... صوت ...   ... سلطان ... اند ...

رکاب دار تو ... شوق ... مریم   که تا وضع راهان ... لم اعلم   خدا ... جناب تو ... مقتم   ... روز ... هوای تو باهم

خط زلف طلایی نوشت کلکی صانعی حرف حسن حسابت بهر تست انجمن جم

[illegible]

اگر هم شیوه خوبان همه جور و جفا است
کسی بیار ستمکار بی وفا چکند

زنار زلف صنم جان تو چون تو [illegible] چکند

محبت [illegible] جدا چکند

که یک وجه [illegible] بیار [illegible] چکند

[illegible]

چه بازار محبت گرم شد جانا نگفتم گر
به چشم مشتری شد صفای در دندان‌ها

در اول بر دوانیم سیل بهار از صف [illegible]

ولیکن باز خواهد مهر ماه رو با [illegible]

زحسرت اشک حسرت چون ریگ شد در دیده عاشق
فراق چون ریگ سازد عالم بدریای عاشقان و

خیال ... کر یکی ... در گلشن چمن
چه بلبل پاره پاره سازدی زنار تا پای کریبان و

بهر ... رفتار تو شمع انجمن باشد
چه ... پاره ... و

رنان در جستم کافر زبان شانه از خصم
نماید هم ام حالم پر از رنج جانان و

بکعا میدام بکبوعه ات از الک لب اخر
اگر دانم که گوید راست اول بدهم جان و

هر آنکس دید آن گل پیرهن شد و در چمن کفنا
که آخر میکشد این گل چه گلشن صد هزاران و

[illegible]

۵

[illegible]

لبت ز غنچه خطت سبزه و رخت لاله

لبت غنچه خطت سنبل و رخت لاله

سوم تعلقت ای ماه چارده ساله

رخت دیده صورت نگه کرد

که سنجی جهان را سفر ره کار کنند

خدا که جرم تو تو عفو کو ز ... جهان که عازم خلد سفره کار کنند

بطور عشق کار ملک بوده وارد

که مرغ روح در اقلیم تن کند ناله

که پرده بندد از آن لب شکر به بنگاله

که بر سنبل خط تو عارضت لاله

کند مفارقت از جسم او دران ارواح

رسید عمر بنفش تو هار ده ساله

زرگل ... قطره قطره

شکر لب شکر ... زبان

رسیده ماه جهان ... عرق از شرم ...

اشتر ... نارنج باده ...

زنگ شب ... جهان ... عمر

سوخت چندانکه به پروانه ...

بحر ... آنجا ... بادا ...

علاج عزوه ... که در خط ... جان ...

جان ... ز شوق ...

از ... ببیند بتو ... خاک ... بر ...

[illegible]

...

[illegible]

اندا خیم یوسف ... بچاه غم

یعقوب نو بکلبهٔ احزان کدا ایم

... دیده ... چو حرلبت کدا ایم

چون عهد لب تو بگلستان کدا ایم

... ای دل اگر ... سنبل ...

این همه سلسله در پای تو بی چیزی نیست

... کعبه فرو آمده ام کام دلت

نعمت و عیده فردای تو هیچ چیزی نیست

[illegible]

غزل

سیه رویم بجز از که در سر تو سعی   زبس دارم گنه از باغ جنت دیده پوشیدم   ز محنت تیغ زنگم   ...

وبا امید رحمت از خداوند جهان دارم   دلا دست امل در دامن پیر مغان دارم   که پیغام آتش سودای عشقت را بجان دارم   که از عشق تو ستم با یکان در لامکان دارم

از نوک تیر و نیزه و از خنجر و سنان   مانند جوی روان جان از نفوذ ...   دار د روز رزم از دم شمشیر آخته چگان   تعریف تاج خسروی عادل دادگر

هر پاره روان جان را دریده کر   شمشیر بر مفارق اعدا کشیده کر   ارواح را ز فرق فالق بریده کر   از لفظ حق ولی ولایت شنیده کر

مانند جشن ... جمع   در کاینات هرچه بجو مال صاحب   ...

در بزم ... کشیده ... دوده کر   در باغ و بستان زراعت خریده کر   بر منتهای شادی و عشرت رسیده کر   انجا ... سکندر چشیده کر   عظیم ... پذیر

[illegible]

عمر تو اگر کم بود ای ماه مرا حیرت · بر بیده ضیا طاز ل جامه ماتم

مستوری تا موخته رسم وفا را · پوشیده بر اندام من انچه قبا را

زحمت منت آنکه بکف بسته حنا را · هر لب های ... بسته است حنا را

بگو سعدی بده کلش مسکین گدا را · لبت ای یار ... حسن · از باب ... زکوات

[illegible]

لیک ننشسته به پیش قد و بالای نگار

کوشه ابروی زیبای دل آرای نگار

زهر از دست ... تنهای نگار

منظر دیده عاشق ... نگار

[illegible]

همیشه مس تا ... بوستان دارم

زانکه عاشق سرو قدی حسن ... ام

تا صبح بودم به بوسه مهمان نگار

در سینه شدم ... حیران نگار

عاشق تو صد هزار بر تو اسیر است

رفتم چو بخواب ... بیدار بخت

کردم ... هزار جان بقربان نگار

از غم عمر ... گذشته است

[illegible]

[illegible]

جفت و طاقت و غرض معرفتش مقصود [illegible]

انکه طاقت [illegible] ابروی تو طاق نهاد [illegible]

دل تشنه عاشق [illegible] ندارد

[illegible]

ساقیا باده وحدت بده ام از قدح عشق [illegible] در ابواب طرب مسدود

[illegible]

زقضای [illegible] روش

[illegible] سری بیش ندارد

[illegible] از جا لت

دل [illegible] ندارد

صفت لب و دهانش کنم از زبان کلک

که [illegible] خنده [illegible] بلب و دهن ندارد

[illegible]

این رخ ز تو خورشید جهان آرا خجل

نزد شمشاد قدت سرو سهی بالا خجل

از جمال عالم آرایت جهان روشن چو روز

از سواد زلف مشکینت شب یلدا خجل

در گلستان روی زیبایت چو جلوه گر

می شود در صحن گلشن لاله حمرا خجل

جید کاکل چون نمایان کرد و از طرف کلاه
می‌شود از بوی عطرش عنبر سارا خجل

چشم آهو گر ببیند آهوی چشم تو تو
می‌شود از چون ... و روان صحرا خجل

گلستان پیش گل روی تو باشد خجل
... قد سرو تو سرتا پا خجل

سر زند از شرق خورشید اگر ماه رخت
منفعل گردد ... تابنده و بیضا خجل

توسن بخت تو چون جولان کند در روزگار
هم از جولان وی بار جهان پیدا خجل

بخشش کاظم به پیش بحر جودت قطره‌ایست
خود عیان است اینکه هم قطره از دریا خجل

ای امیر شیر ... تو و اعدای تو
... تیغ ... اعدا

تا کرده پیش روی تو ماوا گرفته است
و این سیه بطرف رخ جا گرفته است

سوز و ساز سرو رخ دارد از بخت
گویا سبق ز زلف قد رعنا گرفته است

یکباره دیده روی تو لاله در رخ
شهرت ز زلف بلا به حمرا گرفته است

بنفشه خطت بنفشه خطت تا که خطت
یک شاخ گل به بین که چه بالا گرفته است

دیدیم بر رخ دوست ... بدل ...
گویی بدست معجزه بیضا گرفته است

طبع لطیف این همه فضل و کمال
از فیض خاص قادر یکتا گرفته است

بر ما شرافت تو ...
ذات شرف ز عترت طاها گرفته است

تا جلوه کرد مهر رخ ...
خورشید جای بطارم اعلا گرفته است

ازرق فلک ز ... گرفته است
جنت نگر که شیوه لیلا گرفته است
کاشانه ... عاشق ... گرفته است
خندیده ... گرفته است
گویا ز قطره ... گرفته است
در پیش کوه ... گرفته است
روز ازل ... گرفته است
سودای عشق ... گرفته است
پیش تو ... گرفته است
روز ازل ... گرفته است
ای اوزنی ... گرفته است
صاحب ... گرفته است

روشن چراغ روی تو ... یاران
مهر رخ خیال تو بر عاشقان
چون شمع ... گرفته است
یا آفتاب ... گرفته است
هر یار ... گرفته است
یک گوشه ز لعل شکر ... گرفته است

چون ساحل ... گرفته است
[illegible]

رخساره تو آینه از زیب ... گرفته است
ای آفتاب ارض معلا گرفته است
ارزیک ... گرفته است
شام ... گرفته است
جنت ... گرفته است

غزل غیاثی

[illegible]

ای رخت لاله ... غنچه دهانت ...
سنبل زلف ... حلقه ...
نقش ... نقاش مسیح
نقش ... کلیم
عارض ...
...

وصل با شند تو یاری ... لطیف
هجر مثل تو نگاری ... الیم
زانکه اسماء ...
اندخرین ...

کویا که چمن طره یارم وزیده [illegible]
[illegible]
ماسوی منع می کنی از عشق آن صنم
زاهد تو تا ز دو غمزه او سو ندیده
[illegible]
عاشق بجای پای کفت از سر نیاز
[illegible] جمال تو دیده
[illegible]
ای عشق [illegible] تو در دل عشاق آمدی
ای عقده [illegible] تو از سر عاشق بریده
ای شب [illegible] تو ز غم هجر پری رخان
ماننده کمان تقوس خمیده
[illegible]
گلشن تو تازه تازه [illegible]
[illegible]
اگر بباغ تفرج [illegible] شکوفه
شکوفه ریزد [illegible] درخت
[illegible]
به چهره گل [illegible] غنچه [illegible]
هر ده زبان شود از فیض گفتنت
[illegible]
شود دیده نرگس ز دو [illegible]

بدیده

[illegible]
حکایت دل [illegible]
[illegible]
شود برقص در اید باغ [illegible] گفتن
[illegible]
تو ز الحجن والطاف مهی [illegible]

به گرد اش ... علم شد
سمند غمزه جولان کند جلوه ...
در این ... سوارم بابی

بریده رشته ز مردم امید ...
بهر بلیه خدایا تو یار من باشی

عشق عاشق تمنای وفا ها
حسن معشوقه تقاضای جفا ها

اشک سرخ از غم تو ...
آنکه رخسار تو چون گل حمرا

جلوه حسن تو ...

قامت از ناز علم ساخته ...
در ... زتو برپا ها

کنج لب ... ویرانه ما جا ها

برخ چون قمر ...

کلون غمزه از کنج لبت ...
جا بجا ... تمنا ها

بر سر عشاق گویا نوک خنجر می زند
این زمان ... بر جور شنید ...
در تحت ... گل ... بر سر می زند

لب بکشو توار نازکی و شیرینی

بسکه پر شهد بخط شکر زده است

بهر رو شوار غالیه زیور زده است

کعبه وار باحرث بمیان برزده است

بار کش چشم است که حسن از خط وفاق

بطواف حرم کوی تو آهو نفسان

گویا نه بگیسوی معنبر زده است

شراب ناب پیر از گل بگلشن کابل

بهر طریقه بگلشن بر فدای حرص تو گل

که بدیده بوی پروانه آشیانه بلبل

عمر تو از ازل تا ابد بدر

خدا کند که دگر هیچ تاب عقرب زلف

خدا کند که جدا از طرف گوز نه شود

برای بوسه من تا نغ ز ره شود

بیا که زعشقت عمر بسر رسید

قدم چون هلال از فراق خمید

بجرم جهان پاش بخواهش سعید

رباعی

زان روز که گلشن بجهان ناظم شد

از کثرت اخلاص و ارادت بجهان

مداح جناب حضرت کاظم

درشهٔ عیت وفا نازم شد

وربیته قلم ابرو ز مفتاح وصل تو بابد کلید

تا در کنج ایمانی ...

برابر ... بهمن ماه عید

رزان زنگ رخ دل [illegible]

رضا باش و تسلیم [illegible]

باندازه لطف و قهر نگار [illegible]

هر چند مهر یار جفا بیشتر شود

ز غصه [illegible] یار بیشتر شود

دلا [illegible] نازنینان [illegible]

یارب بحق [illegible]

[illegible]

که سبحه تو بزنار هم عنان نشود

[illegible]

مدار نباید و فریاد الامان نشود

[illegible]

چرا ز شوق بیکباره [illegible] نشود

ابیات

[illegible]

مانند سیاب بیکرم [illegible]

صد شکر که از لطف خداوند وجهو

سلطان شده ام بهفت اقلیم وجهو

[illegible]

هر که از وقف [illegible] از شعف روز جزا خنده کنان خواهد بود

چون برآریم سر از خاک لحد روز جزا
دیده ما بجمالت نگران خواهد بود

مایه عمر بد از کف دنیا مطلب
کر بود ... بسیار زیان خواهد بود

هر زند که بهوای ... و آن عالم
بر ... تو بکلاه از جان خواهد بود

خدمت پیر مغان هر که نمود از دل و جان
عاقبت حاکم سلطان جهان خواهد بود

بگذشت عمر ما ... ندیدیم رضا تو بود

هر کس که مهر عمر تو ... به جان
یا رب به تیغ هجر دلش پاره پاره کن

از زیر ما ... عشوه و ... ناز
بر ... بدل سنگ خاره

خورشید وار در صف خوبان ... کار
تا ... بر ستاره کن

جانا تورا که گفت که از ما کناره کن
داری سبیل اگر هوس کشتن مرا
اینک دل برو بکلام ...

... مرا بناوک مژگان اگر چه باز
خواهی چو مرده زنده کنی یک اشاره کن

و ای ... اگر ...
مانند ... مرا بر قناره کن

این دل که بود مخزن مهر تو از ازل
ویرانه ... هجر ... پاره کن

خواهی

ره ده یارا ... بخت ...
یکدم ... حال تو جانا ... ندارد خبر
از غم ... کوشه ویرانه و غم ...

لعل یاقوت ... مهر لبت ...
قدح می بکف ... باغ ...
... نهان دارمش از غیر تو در مخزن دل
ای که پرسیدن ... حق ... بزم من

ما همچو نسیم سحری در رخ گلشن
رندیده اغیار نهانیم در این باغ

صد شکر که از روز ازل ...
ما عاشق جانان جهانیم در این باغ
عمریست که از روی اخلاص و محبت
مشتاق رخ لاله رخانیم در این باغ

از بهر تماشای ... روزی بحقیقت
ما عاشق گل پیرهنانیم در این باغ
دیریست که ما ... در این باغ

از حسرت ریحان خط و نرگس ...
چون لاله بتن جامه دراییم در این باغ
... در خدمت سرو شکر دهانیم در این باغ

انکه هرگز نه شوخانه و با حقیقت بدام خالق خلق جهان ذات خدا خواهد بود نزل متقیان است چه فردا این بزم گلستان است که با صدق
صفا خواهد بود

[illegible]

اول از خوف جهنم دوم از فتن خلد
هر که در عالم فتنه سر و پای دارد
عاقبت بی سر و پا بی سر و پا خواهد بود
در بدن بی سر و پا چو قبا خواهد بود
هست بهانه بر از می بلکه ذات اجل
هر چه زینهار می بهانه صلا خواهد بود
یا کرم از کثرت عصیان بنود روز جزا
که شفیع همه یکسر خدا خواهد بود

[illegible]

روز محشر بخشش جرم زن و مرد
رست اولاد پیمبر بدعا خواهد بود
وعده ما و تو در روز جزا خواهد بود
هر جا که تو نیستی بر خوان شعر است
در بابه رو مکن که اصطبل حرمت

[illegible]

چه خوشن باشد اندم که به زیر مو سرکلک
بکنی طالع ازرق اخلاص وایم
که پیمانه از باده لبالب
که کوی بدرگاه جانان مقرب
چه آیات قرآن چه شاهد معرب
بگوئید با محتسب ان کافر
زنده هم چه رنگ مزد ملوک لب
چه گلشن خوزد باده ناب
یا کار خوبان هر کار
خط خال جانانه زیبا نماید
میکساز لب غنچه سر لب
بضعف دلم چه با شعور

[illegible]

١٥١

[illegible]

چو آفتاب به بیند جلال در گلشن
شود چو ذره به پیش جمال در گلشن

نهال سرو [illegible]
[illegible] با اعتدال در گلشن

کمال و دانش و فضل جهان [illegible]
چو ذره ایست به پیش کمال در گلشن

فلک بسجده در افتند [illegible] نقاب ورآید
بطاق ابروی او همچو هلال در گلشن

[illegible]

[illegible] چشم از در که جدا است [illegible]
نه [illegible] نباشد زوال در گلشن

[illegible] الخدام [illegible] الحشم
به [illegible] از نهال در گلشن

بریده باد [illegible] دست [illegible]
اگر دراز کند کس [illegible] در گلشن

[illegible] برابر [illegible] مفلس
اگر لجاجت به بیند [illegible] در گلشن

[illegible]

افتد اگر بروی غبار تو چشم تر [illegible]

ادرا بدر حلقه سنبل [illegible] کنم

یعقوب وار رجانب کنعان سفر کنم

تا من حکایت از هوس مختصر کنم

لیکن ز شوق [illegible] کنم

[illegible]

فرد دلم از جیب که چشم مار به شد مویش که بنوشید بجز از غم که دیگر رویش دلم گفتا که بر کنج خال رویش [illegible]

[illegible]

تا بدفترم گلشن از ازل برهم رسید نازنینان [illegible] تا به کو بابر بر

نزد خان جهان از جا و حسن تسلیم شد عاشق چار چشم خورشید ابراهیم شد

وز جهان یاران غمناک بدر جای عنوز [illegible] از رهر خواهی شد

[illegible] عازم این ره به حروف خط خواهی شد

[illegible]

خدمت به خرابات تکیه از سر صدق چون سوی عرفه بدر های بلا ها بارش از سر بار تکبر ز نهان راه امرد درست گری بار بر این ضعیفان بنیاز

که پسندیده ارباب نظر خواهی شد که اگر جز کبر ذره و گهر خواهی شد که روا جانب دنیای دیگر خواهی شد که ز هر قفص این زنجیر خواهی شد

[illegible]

بکبروی زلف تو عرق قرار یار ها بر جت بر و از سرم عقل و دین قرار ما ز جر بر و زست [illegible] بیمار ها ای بلبل هر که عاشق بروی [illegible]

بحجت اگر عاشق سود هشیاری ها بنجف نشین هر کس که شد طاری ها [illegible]

[illegible]

بچشم جو بین در شکر ستان بارها دیدم بدل گفتم [illegible] چشمش [illegible] دلم گفتا [illegible]

نه طوطی پیش این شکر لب از گفتار ها اگر از این مرض طبیب رشد حرز خار ها در دنیا کاین [illegible] عاقبت [illegible] بدل گفتم [illegible]

[illegible]

مکر از بادهٔ خم خوانه افلاطون است
[illegible] سلسله آه آل ابر الم خم است
از غلامان گدای تو یکی قارون است

[illegible] داخل بزم وصال شد زمستان دغا
در کفش رنگ حنا [illegible] کشت مرا
[illegible]

ظاهر آنست که زنجیر و داد سته مجنون است
کلشن از بزم وصال تو چرا بیرون است
گر جفا کشته گرو بی و کفش بر خون است
[illegible]

[illegible]

عاشق تو بنده [illegible]
روی به صفت قدم به ره عشق [illegible]
گلشن که هست [illegible]

غم فراق ضعیف البدنم کند
جای که بر سر [illegible] کند
[illegible] کند
سبحه [illegible] کند
[illegible] کند

[illegible]
تا بزم عشق [illegible]
[illegible]
معشوق اگر اراده مواجهی کند

هر کس عاشق بکند هم [illegible] کند
[illegible] با قرآن [illegible] کند
تا قهر [illegible] زخم کند

[illegible]

گلشن ز گردش غم و هجر توای نگار خواهد سفری جانب شهر دگر کند   جانا ز روی ناز بفرما بگفش زر   تا پشت و روی کفش ترا از فطن کند

[illegible]

حون سانه را بطره سکین و بهزن   ببند چه [illegible] نگار لبخ و رخ ترا

حتی در درون نافه مسک [illegible] کند   که وصف حسن یوسف گل پیرهن کند

پروانه جان فدای [illegible] کند   شمع رخت [illegible]

[illegible]

خواهد که مرغ دل بپرد از شاخ سار تن   ببیند چه [illegible] را اگر [illegible]

در بوستان اگر [illegible]

هر که که یاران بت نازک بدن کند   ترک اطاعت بت زر برهمن کند   از دو بند خنجر [illegible] روان کند   غم [illegible] کند

عاشق

[illegible]

هواپی کشتن عاشق مدام [illegible]

مقام گنج غم [illegible]

بمصحف گل رخساره [illegible]

که هر خط از [illegible]

[illegible]

عیب [illegible] اهد [illegible]

که غنچه عاشق [illegible]

هر سر فکنده بزیر از نگاه [illegible]

که چاک چاک [illegible] غم [illegible]

[illegible]

بوستان بخرامی اگر از بهر تماشا
سر بکشد خجل ز دل سرو ببستان بچکد

ز تاب باده چو پید تو عرق بر خشم
چه شبنم از گل نسرین ز غوغا بچکد

مهر رخت چه کند جلوه در زبان از شرم
شهاب ستاره چه سیماب ز آسمان بچکد

ز ابحار ز بس رنگ عاشقان زرد است
همیشه بر رخ عاشق زعفران بچکد

[illegible]

جز جت رحمت تعالی سعادتی نیست
جز یاد لب تو هیچ ابیاتی نیست

در کوه غنچه بنده فرهادی نیست
مانند تو در زمانه شیرینی نیست

در روم مردان خداوندا مرا عرق مکن
روی تابوت ابدیت بر زینت مکن

مرگ خم چون است برپهر زنده قایم الجدا
مرده ام طرح خلوتهای غریبت مکن

[illegible]

زاهد از دست بهای چه راب تحریر
که مراد جهان حاصل از این راه شود

ترس آنکه تو چو به باده رمضان
که بر نیز نده نگار تو در این ماه شود

کلش شکر رنش کنج قناعت بکف آر
که ز اسرار خدا قلب تو آگاه شود

موی بر مهر رخت میل و میدان دارد
این سر صورت زیبای تو دیدان دارد

[illegible]

بتا چه پای کنار زلطف ... [illegible]
یقین دم بکذرد از نه سپهر افریز

بکتاب عاب برابر بمکنم هر کز
اگر چه شه فنس دهن برابر عن

ز دام تو اگر دست خویش بردارم
شود بهرم جهان خاک تیره بر سر من

جز زره گر نکشی رنجا بمد عمر
بمرنس تو با لعبش بحش الوریغ

ز دام گر بت دست بر نمیدارم
اگر به تیغ شود پاره پاره پیکر من

چه جای حضرت اگر جمع شود دل تنگ
لعل با جوهر ... خارا ...

یا که طینت اصل گهر و استعداد
تربیت ... چهر از فلک مینا

برمن این هر سه صفت ... باید
تربیت از تو هم خورشید جهان ... کی

[illegible]

شبان تیره بامید وصلت تا بسحر
بی خواب ... دیده تر ...

غم تو کو رو ... جان ... خراب
که غم درد نباشد ... بشوریم

نثار خاک قدومت اگر کنم جان و
قبول ... این تحفه محقر ...

بغا ... ستم دیده از برای خدا
دیگر جفا مکن ... ناز برد ...

[illegible]

بریجان خط سوره نور ...
... میدل ... نام ...

ندانم چرا روز عشق ...
که اعجاز ... مریم ...

نوای ... نگار ... لب
بیک غمزه ... کنی

نوای ... که جرگ
مرا ... مرقم ...

چه باشد که ...

[illegible]

جان و ... بیک غمزه ... خراب
نوای نگار ... یکدم ...

... بخواهی ... معان ... وعده وصل
... ندانم چرا باز ...

به بوی ... تو ... قدر ...
که سرو ... تا بروز ...

هزار مرتبه ... مرا ... کرشمه
شدم ... نگار ... ساخت

... جفا و جور نگار
... عاشق ...

نوای ... ناز ای نگار
که شهرت ... تر ...

... که هر ... نیاز ...
اگر ... مرا کنند ...

[illegible]

بالای کار چو خوب بود استوار باش

جانا ز بهرام معیشت ...

از صدر تیغ اجل بر ناید تو سوخ کاه

کور ستم و سنهای بعضد یار باش

با مردم زمانه به بعضی به باهم

گه اندرون تا برون چون ... باش

مست از شراب خانه پا کوسکوار باش

کو رشمت بروی زمین صد هزار باش

اینده وار رحمت پرورده کار باش

بیکس تو تا زمانه بروسار کار باش

حوزی اگر زمانه وحدت پیاله

منصور وار منتظر دار و نار باش

[illegible]

لبت بشکند در دل غنچه خون [illegible]

دهان تو گردیده رنگ گلاب [illegible] کباب

کند بخیه چون پسته [illegible] آفتاب [illegible]

ندیدم تو را هرگز ای ماه وش [illegible]

[illegible]

بیت صاحب نباید که شود مغرور از غرور و دمدمه بودن سرزور گر آهوست که با شده صاف سفید شود باره بقدر جوی با آن مسرور

[illegible]

ور آن روز گلشن شود هوشیار ظلمی اگر کرد در خرمن چرخ دار گون
که از باده یاب گردد خراب هیکر دا گر از زار یکی به بلیتون

[illegible]

برو بهره ابلیس راه مردم زن مدام وسوسه بجت وردل کن بدون عذر توقف نمازم مردم را زراه شرع نبی خارج از مسائل کن

برنج به سنگی به ناقوس و به بدعت عمر به پرستش بت و گرگ ... تمام قافله حاج را ز بی آبی تشنه لب به نزد میکا منزل کن

[illegible]

هزار مرتبه به روز سیه ... تمام اینها ... [illegible]

[illegible]

وقصیر جامه بودم ... از زمین ... زبسکه فاقه کشیدم ... طویل شدم ... روانه جانب تبریز از اردبیل شدم

[illegible]

ز بخت بد به همه دیده ها سبک گشتم ز حق بد به همه سینه ها ثقیل شدم بجرم آنکه ... نوا ... سری چراغ عاشق مستوره ... شدم

بچشم و ابروی زیبا بسته ام عاشق [illegible]
مکرر عاشق انصاف جمیل شدم حرارت از بدیم [illegible] که در حرارت [illegible]
[illegible]
چه بار گشت گلستان گل با بر اهم مرید تر به معجزی خلیل شدم رحمت طالع بد در فراق اهل جهان هم در حرارت حرفت چو خلیل شدم

[illegible]

مطلع حکم خداوندی عدیل شدم

قصیده

ای یار خط زباده تو برده سبق
بنشسته عرق بروییت از تاب عرق
از خط تا جبین تو خواندم [illegible] ورق
[illegible]
ای شعله جلال تو تابیت اثر صدق [illegible]
حاتم شود ار نم دریای بحر غرق
[illegible]

[illegible]

من چنانکه سرایم بدیع ... اشعار فرزدق

برادر غنت کوه چه منصور کشتندم ... لاله چه غنچه

تا نشوی از زخم دلم با خبر ... ز چشم چو دو غل دیده

چندانکه ... جانا ...

[illegible]

در دل آن ماه پاره راه ندارد

جز عمل فاسد تباه ندارد

زاهد افسرده دل بکوره معبد

خسروی ما حاجب سپاه ندارد

همچو خم ابدر سیاه ندارد

[illegible]

[illegible]

اگر از سیارگان در حیات تو هستم

بکش بگردن من ارزوها چلیده چلیده

هزار قطره خون از دلم چکیده چکیده

[illegible]

شها ز برکت اسم مقدس محمد [illegible]

[illegible]

با تنهای خوش روز من چلیده چلیده والسلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صد نخل بارور [illegible] در باغ دل نشاندم
[illegible] بارور ندیدم

آهی که می‌کشد جا در تخته سنگ خارا
در قلب نازک یار [illegible] اثر ندیدم

[illegible] مجنون صفت [illegible]
دیوانه‌تر ز کلش در بحر و بر ندیدم

نفع از جهان [illegible]
در کار خویش نفعی غیر از ضرر ندیدم

[illegible] کامی که بد بنا از سیم و زر ندیدم

[illegible]
از جا که پا نهادم غیر از خطر ندیدم

رفتم [illegible] گلها در باغ و بوستانها
[illegible] ندیدم

[illegible]

در موسم جوانی هنگام [illegible]
در این جهان [illegible] نور از بصر ندیدم

افروختم چو آتش در موسم زمستان
باشد بعکس [illegible] شعله [illegible] ندیدم

[illegible] شکر ندیدم

از [illegible] یکباره گر ندیدم

[illegible] اصلا ثمر ندیدم

[illegible] ندیدم

[illegible]

هزار رشته کل چند میش درستارم نگو بو که ... یک کل زده شته ما

[illegible]

سر بلبل از غم باغ ... به بوی

جلوه ... سنبل ... رشته ما

هزار ... رشته ...

بخنده ... ازلب ... رشته ما

بدانکه سالک ... ازحجاب ... رشته ما

بدانکه ... ازخط رشته ما

[illegible]

[illegible]

ایکاش ... درروز ... مست ... بس

ایکاش ... [illegible]

ایکاش ... [illegible]

ایکاش ... درتنگ ... [illegible]

ایکاش ... [illegible]

رباعی

یارب ... [illegible]

[illegible]

جان بعوض [illegible] هر که بجهان [illegible]

از وصال تو دل [illegible] بدم [illegible]

جلوه [illegible] در نظرم [illegible]

[illegible] هر کرم [illegible] بدم

[illegible]

نار عمره می نوشد عروس [illegible] [illegible] دل [illegible] زهره [illegible] صد پاره دل [illegible] [illegible] حرفی از [illegible]

[illegible]

بشنو گربه عابد و روبه گو از حرص

نقش صعوه مسکین آن باز نبود

دروغ کوه ساحت برابر است نگو دارو

کلاغ پیه کی مثل شاهباز نبود

میان ایشان فرق بداهت [illegible]

زکات و بیان و عمل باید اعتراز نبود

[illegible]

هزار سکه [illegible] برابر جان

زهی [illegible] با نام سکوی [illegible] شد

چه کو باشد [illegible] در طول [illegible] شد

اگر [illegible] از [illegible]

بر روی [illegible] از [illegible] شمار [illegible]

از اول نخست از لطف [illegible] بسم الله

چه دل دیوانه [illegible] از شوق [illegible]

[illegible]

[illegible]

جدا [illegible] حسن سیرت و [illegible]

[illegible] علم برزخ [illegible]

[illegible]

سرو [illegible]

[illegible] زاهد اگر [illegible] حرف زند

بنشین در عوض زهد و ریا عمر [illegible]

[illegible] سرکش

حله احمدی از غصه کوتاه سرکش

[illegible]

[illegible]

ز این زمانه پر فتنه عهد بی سیم … / صنم پرست و ثنی و صنم خواهد ماند

خراب … شدادی / چنانکه نقش باغ ارم خواهد ماند

نقود حلم و حکومت … / رقم نخواهد جبار رقم خواهد ماند

حدیث وحشت کاوس کی خواهد رفت / حکایت از جم و از جام خواهد ماند

[illegible]

ز خوف مرگ جدا … بلند / که صوتهای خوش در بر و بم خواهد ماند

ز دهر … اگر … حدیث مرا / نه شاه نه از طبل و علم خواهد ماند

سریر تخت سلیمان … رفت بباد / حدیث خسرو و از معتصم خواهد ماند

تخت … اصطبل … در دنیا / کباب و رنج براق و طم خواهد ماند

[illegible]

رو بچهره منعم بگوش ای مفلس / که طبع دیک تو دایم بدم خواهد ماند

بگو بتحفه … عدل … کند / که تحت ندیم و ندم خواهد ماند

اگر دهند کسی … کند / قسم دهنده و صاحب قسم خواهد ماند

منه بمجون زلال زمانه … / ز این معانقه … خواهد ماند

[illegible]

یارب بحرمت علی آن شیر جلیل / ما را به پیش دیده مردم … ذلیل

یارب بحق … فاطمه دختر رسول / یارب بحق مرتبه بضعة البتول

یارب بحق … فرزند … / طاعات … علی را … قبول

[illegible]

[illegible]

هزار شکر بکنم با عنان قدرت [illegible]

[illegible] سرو قامت یار [illegible] آورد

بناز آمد و از غمزه اش [illegible] آورد

مریض عشق [illegible]

[illegible]

مغفرت بخواهم از حق [illegible] مدرسه [illegible]

[illegible]

فرد

مطلب از غمزه و از ناز زند ساز دیگر

[illegible] زند غمزه دیگر کند و ناز دیگر

[illegible]

گشت پنهان در دل از طریق [illegible]

[illegible]

بدل مردگان [illegible]

بدل زنده گان [illegible]

[illegible] خلایق [illegible] احسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

بکام ما نه جهان هر گز است بازده است [illegible]
برو ز چرخ [illegible] اگر گناه مرا [illegible]

جهان تمام به پیشش چه برگ کاهی نیست [illegible]

فرصت عیش عشرت را بکوش [illegible]
خراب می شود انجام پادشاهی نیست

بکام مقدم تو کس ارزو مند است
اگر چه باز بر ویش تو را نگاهی نیست
بمشق تکیه زدن حد هر سپاهی نیست

[illegible]

گرفته قند شکر خنده تا زعمره نبات
که هند و بندر بنگاله هر سو رایج است

نسیم صبحدم از طره عنبر امیز است
که راه ختن ارسی انداخته مشکین عطار [illegible]

گدا و ارزوی بزم پادشه هیهات
کی گدا بچه هم شرب سلاطین است

[illegible]

زنجیر تعزیه دل بسته ام ز دلدار [illegible]
هر سر بر گره پای تا بر جان است

نگار گرچه جان [illegible]
که اهتمان بر سرش گویا عرق جبین است

خطش چه سنبل زلفت چه مشک لب غنچه
قدت چه سرو چمن کاکلت ریحان است

[illegible]

تورا بایی رخ زیبا بباغ لاله وید رعکس چن جگر لاله جهره رنگین است

بقصد کشتن من آن بت نهان آمد

بچنگ بیک چو من زبان عصفورم

در باغ یک فلوس بقفس بندیم مانند تاجری همه سال افزر کنم

در باغ اگر روند بزبان بپر گل گل را بدیده ها بکا نیشتر کنم

فرزند و عدوی جناب پدر کنم

بان گلشن و دیوار از کجا بهی است

ورود اگر کمان نشان ما دو ببرم

هر علی زساعت دیگر بتر کنم

اورا بیان تخته و لان حلقه ور کنم

والا بدر زواهمه از حد خطر کنم

گر کاملی چو شیر بیشه بپرورکار

هر کس درخت زاهد نبد بباغ دل

اورا ز برگ عجب ور باغ ثمر کنم

گلشن لطیف خوب بهی ازروی فهم گفت

بهر اهایی بود که سخن مختصر کنم

پرسیدمش که حرف نکتش

گفتا تورا روانه به تخت السقر کنم

اللهی بانوار این سبع مثانی هم بانه سوز بیان و زمین اینها را از برای خود حسن ختم ... در عالم ... هر کی این ختم را هفت روز با عقد کامل بخواند ان شاء الله ... باشد اگر روا

[illegible]

بحق علی صاحب الفقار
بان شهسوار سپهر اقتدار

اللهی بعز ارض ... [illegible] ... ضیاء

اللهی بنور جمال حسن
با نکو هر پاک در عدان

اللهی بانوار پاک حسین
با شمس نورانی ...

... با نگه ... الآم مبین

[illegible]

اللهی بنور رخ عسکری
که مارا ... رهبری

بمهدی ... [illegible]
علیه الصلوات علیه السلام

که خواهم ز لطف ... بطر

[illegible]

[illegible]

مقامم ده ... رهبر [illegible]

مرا بگذر ... برق ... [illegible]

اللهی ... که از لطف ... ابرار

اللهی بانوار ... که از عالم ... بلدرنج

اللهی بالاد پاک ... که مارا بده ...

[illegible]

اللهی ... بشهید کربلا
که مارا بده ... مبتلا

اللهی ... زلذات دنیا ندارم هوس

اللهی تو مارا بفریاد رس

[illegible]

اباغم چه ازباکه لب ریز شد زبانم بسان قلم تیز شد

گشودم بحمد خدایت زبان بقدر خود آورده ام در بیان

پس از حمد نعت رسول کبار بیان گشته تعریف چار

خوش اندم که از فضلت ایکارساز به محراب ابروت سازم نماز

روحش بگل گل کند گفتگو بذکر جناب تو در گلستان بطرف گلستان بود هر چه خار بود نرگس از جمله اهل چو سوسن بگلشن

که در گلستان پی تو شد سرخ رو هزاران بود بلبل داستان ز درگاه تو هست امیدوار که نرگس بود از فراق تو زرد که حمد تو ... بیان

عشق در دل ... بود بر بستان اگر سرو آزاده است بگلشن گل سرخ و زرد جو الکهی تو فرد حی قدیم تو دانا و بینا و یکتای

که ... شد درش ... بود ز عشقت ... بر پیش تو آن سرو در سجو تو بر خلایق ز لطف رحیم

گل یاس نیلوفر جعفری گل مشک و سنبل یاسمن گل ارغوان گل نازبو ریاحین نسرین گل چینی گل سرخ ... که در ...

بود مشغول شان ستایش گری بیا ... معتکف ... بشکر تو باید شد در گفتگو بود ذکر شان روز و شب یا علی ...

بوده هر کی مرد صاحب ولی . بوده هر چه اشجار در بوستان . بوده هر چه کوهی بر روی زمین . بوده هر چه برگ شاخ درخت بوده هر چه گنجی [illegible]

بوده هر کی بنده مفلسی بوده هر چه دریا [illegible] بوده هر چه قطره [illegible] بوده هر چه شاهی بالای تخت بوده هر چه [illegible]

بوده هر کی [illegible] وطور بوده هر چه در اسباب [illegible] بوده هر کی شیشه [illegible] شراب بوده هر چه در سپهر فلک . بوده هر چه در صفحه کتاب

بوده هر کی بزم عیش سرور بوده هر چه در عرش [illegible] بوده هر کی پیشه [illegible] کباب . بوده هر چه از [illegible] ملک . بوده هر چه از جمله مملکت

بوده هر کی دیو حق پری . بوده هر چه در بر و در خوابها بوده هر کی مدرس مدرسه . بوده هر کی زاهد خرقه پوش . بوده هر کی شهری اندر جهان

بوده هر کی صورت آدمی . بوده هر چه جهان [illegible] بوده هر چه [illegible] بوده هر کی صوفی [illegible] بوده هر کی نهر آب روان

بود هر که خاک مروان راه　بود هرچه بیکاره و کارگر
بود هر که میوه ال کشی　بود هر که از سفید سیاه
بود هر که کان لعل گهر　بود هر که شخ سیاه عذار
بود هر که دلبر مهوش　بود هرچه عشوه و عاشق
بود هرچه قند و نبات و شکر　بود هرچه کل در تلال و جبال
بود هر که عاشق بیقرار　بود هر که زیب و ناز بهی
بود هرچه اجناس مال و منال　بود هر که دلبر کلعذار
بود هر که مهوش غمزه گر　بود هرچه ناز و دروغ بهی
بود هر که دو چشمان　نرمه زار

که بجز از تو باره دیگر جهان　بگره زبهر خدا ز کفر خان
در اینجا ختم شد والسلام　بجز اهل بیت رسول انام
ترحم ما که بنودید از تو حاصل ما　اللهی بحق آل پیغمبر
زنده کردم از عصمت این خاکسار　ولی برده دل از کفش اختیار
که مهر تورا خواهد ابدان پاک　که آمد باین در کرشمه با امید
اگر از سیاه و اگر از سفید　که بخوذ لب را بگفت و شنید
نو را عدوان لطف الطاف　[illegible]

[illegible]

از روز ازل در طلب وصل تو بودم

امروز مرا مهر تو (رخت) بده بهانه

عاشق بدریای غمت [illegible] که در افتاد

در یک دل افسرده نگنجد [illegible]

بر صورت زیبا بود آیا مه یگانه

بیهوده بجز از جور [illegible] بجز [illegible]

[illegible]

مردانه قدم زن بر بیابان محبت [illegible]

از روز ازل [illegible]

[illegible]

زاهد

[illegible]

جمل شوم چو [illegible] اشاره [illegible]

با صد شیره [illegible] نام وی [illegible]

[illegible]

زهر فرش [illegible] مبتلا کنون [illegible]

دماغ [illegible] رزو و [illegible]

ندارم از [illegible] خلقی بجز [illegible]

[illegible]

اگر تو طلب ما را [illegible]

[illegible]

بجود بخشش [illegible] شهور

بطالع من بدبخت [illegible] خدا [illegible] قدرت [illegible] خدا از لطف تو [illegible] [illegible]

[illegible]

بلکه ام طمع از همکس ببدست عمر به کلی از همه کس عاقبت مشخص گشت
بغیر این سبک بی آبرو بجز تریاک که تعبیه است همین ملحد از پدر ولاک

۵

[illegible]

هزار شکر که در بحر غم نشسته غرق
که دست خود برسانم بهر خس و خاشاک

[illegible]

[illegible]

که طوق بنده گیش هر قمری نکوست [illegible] عاشق گیر برو قدش هم چه فاخته است

یارم چه بلند بت بلوریز نرسته است [illegible] خنجر نجخ خنجره گلشن احمه است

[illegible]

رباعیات

[illegible]

صبح ابر بهار گریه کردم ز غمش [illegible] آمد

گز دیده بی اشک [illegible]

[illegible] گفت بلبل [illegible]

لیلی خبر کری مجنون آمد

تا لاله رخ از خانه چو بیرون آمد [illegible]

با قامت سرو روی گلگون آمد

هستند بر و قامت عاشق مست

گلشن بمیان همه چون فاخته است

[illegible]

در بزم نگار کفت [illegible] رقیب

روزی طلبی اگر ز خلاق مجید

در بزم طرب گلشن محزون آمد

باید که ز مخلوق کنی قطع امید

یارب [illegible] مبدل به سفید

[illegible]

عاشق ... در لاله و گل توبه از شراب
در موسم شباب برای چه میکنی

زاهد حدیث شهد لبش را چه عنکبوت
در مجلس ذباب برای چه میکنی

از وصف حسن و خلق وفای نگار چو
بیهوده انقلاب برای چه میکنی

تو عندلیب روضهٔ رضوانی ای پسر
... غراب برای چه میکنی

تیر ... خلق ...
... تعریف ... کتاب

[illegible]

بی کثرت حدیث ... خوارج ...
... بیگانه ... اول

از کثرت تطاول او ... میکند
از بهر ... میکشد

زبان ... از ...

ابروی ... قبلهٔ عاشق بود
دیوانه ... مشتاق بود

در زیر آسمان کبود از فراق یار
انقدر انتظار کشیدم بروزگار

نه قوت ... بارگشت ...
چشمم سفید گشت ... انتظار

رباعیات

[illegible]

... ایدل ... برای چه میکنی
... دیوانه انتخاب برای چه میکنی
... در ... برای چه میکنی

[illegible]

[illegible] / پیمانه شراب برای که میکنی

[illegible] / تعریف منجلاب برای که میکنی

[illegible] / شعر مرا جواب برای چه میکنی

[illegible] / [illegible] مستجاب برای که میکنی

[illegible]

در آفتاب رخش [illegible] زد چه عقرب زلف / کلف بجبهه خورشید آسمان انداخت

[illegible] / که تهمت از گل و گلزار گلستان انداخت

چه داد درس محبت [illegible] / فغان و ولوله در جان کودکان انداخت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر کس که بر عزیزان ... سوخت

از جان و دل ... [illegible]

جمع ... از جان بجان ... [illegible]

چو زره بسجده کند ... [illegible]

هم درج ابروی چون هلال محمد ص

[illegible]

که بود وجودش طفیل خلقت عالم

بفقر و فاقه بسر رفت ماه سال محمد ص

مدام مست جهت ... سپهر و ... کواکب

بگرد مسند ... رضای آل محمد ص

زکوه ... کف نعال محمد ص

[illegible]

[illegible]

عشق در بحر فنا غرق کند عالم را
عشق ساکن گرداند موج بلا طوفان را

عشق در صبح چمن جلوه دهد [illegible]
عشق در موسم گل رنگین کند بستان را

عشق پنهان کند از نظر [illegible]
عشق پیدا کند از نظر پنهان [illegible]

ابر گریان شود از عشق در ایام بهار
در چمن تازه کند گل ریحان را

صاحب کشف کرامات کند [illegible] را

[illegible]

عشق سلطان جهاندار کند مفلس را
عاشق مفلس درویش کند سلطان را

مرده را عشق بیکبار نماید زنده
عشق از زنده بیکبار ستاند جان را

صاحب فهم کند [illegible]
عاشق محرم اسرار کند لقمان را

عشق ویرانه بیک لحظه کند عالم را
عشق آباد کند مملکت ایران را

[illegible]

هرکس که نقش نام تو بر نگین زند
عمری دم از محبت جان آفرین زند

طفلی براه علم ...
صد بیر و صومعه ... زند

قطعه
غم این جهان فراموش کن
...

حیات جاودان خواهی بمیکنان [illegible]
دل ویرانه هر جایی و بیت عمارت کن
حذر از [illegible] جاروش [illegible] که یاران مست بیدرد کس کن
[illegible] بتقدیر [illegible]
بن یکبوسه از عناب لبها حوالت کن
زکات حسن داری ای که جان نوازش شفقت
بمیکشان زکات حسن امروز قسمت کن
چو سر از خاک بر دارند یاران در صف محشر
خدایا بر پرستان را ز روی لطف رحمت کن
بدست خویشتن [illegible]
محبت کن که [illegible]

بر بلبل قفس عمری گرفتارم خداوندا
مرا امید [illegible] از کنج قفس امروز رخصت
فراغت فقر و وصلت [illegible] خداوندا امید دولت کن
شدم مستغرق بحر محبت یارب از رحمت
مرا در بحر بی پایان عشق امید دولت کن
زراعت کن [illegible] بیا ای [illegible] بطور وادی [illegible] جاودانی اگر میخواهی [illegible] اخلاص [illegible]

در خدمتش ملایک صف بسته اند از پس
مانند عذار سیمین وانگه سینه بلورین

جن و بشر به پیشش صف بسته اند از پس
شد منکر وجود الشیخ ... ز نعره شد بکلی

بر بار صبحگاهی گویند ادا ...
سوسن ... و پیش او ...

در بر قبای اطلس بر سر کلاه زرین
کرد و بپا ز ... ناخن فلکدار
... تا ز سر ... چون آفتاب انور

هردم بود ملبس از ریسمان ادریس
آنجا که ملک کار مشهور شد ز صد بس
پوشیده بود در بر ... نار بس
مانند ماه تابان شب از کنار ...

ز آب باکه بر جدار لاله تاب انداز
هزار جلوه ز آیینه در آفتاب انداز

ز ناز غمزه نمک بر دل کباب انداز

وجدی زبان بیارم کعبه است ...
وجدی اگر محقق گوید بدیع ...

... گفته ام بوصفش هر لحظه صد ...
گلشن بگو بوصفش ...

بزم آشتی از نغمه رباب انداز

بیا ز گردش مینا و خنده ... انداز

بجان محتسب و شحنه اضطراب انداز

[illegible]

عاشق روی دلارای تو بودن جه خطا [illegible] / هجر رخ تو [illegible] مرا [illegible] / روش [illegible] قفص گلشن [illegible] / [illegible] گلشن [illegible]

اختیار [illegible] تقدیر کشند / باید از ترک اجل [illegible] کشند / ز فراق رخ گل ناله شبگیر کشند / کاش غمزه سوی جانب [illegible] کشند

[illegible]

جفا و جور تو

وزین جفا که به من میکنی نمیدانم / درین میانه جناب تو [illegible] منظور است / طمع ز هستی [illegible] / که آخر [illegible]

[illegible]

جفا و جور تو [illegible]

[illegible]

غزل

یا سریع السحاب اقرا الحبیب الوصول / تحیتی و سلامی [illegible] اقول

از کشتگان بار به هجر یاد کن / روزی اگر بکوی [illegible] وصول

از چشم ما [illegible] / از بهر آنکه بر سر آتش بود نزول

دل میدهم به بند تو گر میبری اسیر / جان میکنم فدای تو گر میکنی قبول

[illegible]

اگر بسر [illegible] / بجای پای تو [illegible] / ندیده روی تو [illegible] / [illegible] از دیدن رخ تو ملامت

[illegible]

غزل

[illegible]

برزانوی رقیب چه نشینی الصنم
بنشین بر عجم عاشق مسکین بزم غیر
یا از جاک یار رقیبان جواب کن
با ما بناز و غمزهٔ ابرو خطاب کن

غزل

[illegible]

نرسد باز بباغات ... هرگز
عیش و عشرت ... هرگز

غزل

[illegible]

چشم اصحاب رعونت خز سنجاب و سمور
جانب دلق کدایان [illegible] هرکز

آتش و پنبه بیک خانه نکنجند بهم
دیو و دد و دلبر طناز [illegible] هرکز

شیر و روباه بیک بیشه نکیرند وطن
کرک و آهو بره هم راز [illegible] هرکز

[illegible]

رباعی

از بیدل

بیدل کفتم بکن خاک سیاه بر سر اید [illegible] دلم [illegible] از غم هند [illegible]
[illegible]

دی چو مرزند از غمزه ببر دلم زخمی
زنند چه زخمی [illegible] ناز مرهمی دارد

شهید خنجر نازت شوم که از خوبی
ستاره کون و [illegible] دارد

بدابرم [illegible] تحقیق تحقیق
خام [illegible] و فالی دارد

زتاب [illegible] خورشید [illegible] بزم [illegible]
زغنچه برک کل غنچه [illegible] دارد

[illegible]

دلا ببین که دوم غفلت از خدا [illegible]
[illegible] در این عمر [illegible]

کنه مکن که خدا حاضرست و [illegible]
تو از خدای چرا [illegible]

بهوش باش که در موسم [illegible]
[illegible] مقصد [illegible]

[illegible]

الهی ز در لطفت امید دارم [illegible] از من جدا نکنی

بجز خدا و رسول خدا و شیر خدا عزیز من بکی دیگر التجا نکنی

تو ای شهنشه اقلیم حسن [illegible] چرا نظر بسوی عاشق گدا نکنی

مرا از تو [illegible] اگر وفا نکنی [illegible] جفا نکنی

[illegible]

فدای جان تو [illegible]

در زهم

[illegible]

رفته ام از غم رویت [illegible] چند

سالها گر [illegible] دریا چند

شکیب [illegible] غم رویش دل [illegible] چند

ازل عاشق [illegible]

[illegible]

گل بنفشه ز اطراف [illegible] بدر آید

[illegible] بدر آید

ز تنگ ناله فرهاد [illegible] بدر آید

[illegible] مرده صد ساله [illegible] بدر آید

[illegible]

از خواندن نامهٔ تو دل شاد شدم [illegible] گویا که ز دیوان فرشاهی ببرم

گر بخت مدد کند بتوفیق اله [illegible] جز خدمت تو نیست هوای دگرم

پابوسی حضرت تبدیل دارم [illegible] مجذوب تیغ جذبهٔ توفیق اکرم

ما شا لک راه عشق بر خوف خطر [illegible] تو مرشد یکدلان ز خوف خطرم

[illegible] نو بنو معرض [illegible] یکبار بیا جانب جانان [illegible]

[illegible]

هزار شکر که از لطف حق بجز [illegible] بمهر غیر تو مرغ امل [illegible] العزم شدم بوصل تو مشتاق کالشمس [illegible]

بجای [illegible] هماره فکر [illegible] فراق تو [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر سلمی وش [illegible] رخ بنوشد بر لب دریا [illegible] سر چرخ فلک از نکهت عنبر [illegible] آید [illegible]

کند مجنون شیدا ماهیان قعر دریا [illegible] بر ریگ گر زاهد [illegible] کند مسجد مقام معبد دیر [illegible]

[illegible]

اگر [illegible] تو از زاهد نخواند لحظه [illegible] از وفرش [illegible] صورت [illegible] حسن [illegible]

از [illegible] زاهد [illegible] معنی [illegible] زلیخا [illegible]

[illegible]

بشکنان و کات حسن احمد مدی فروا [illegible] چه شد تا رب سبزه وش [illegible] یک باشد [illegible] تنها گلشن [illegible] نهان وار و بدل

چراغ نیکی ای پادشه امروز [illegible] از شمع آتش وش [illegible] نجارارا [illegible]

[illegible]

[illegible] چه از بکر حسن [illegible] هوش اید [illegible] که خم باری زند [illegible] اید

[illegible]

برجبین چین فکند چین چه به بند ما را [illegible] بار اگر بر سر عاشق بدی بگذارد [illegible] بهر قلم [illegible] بار بود خنجر ناز [illegible] عاشق از رفتن [illegible] بر زمین میگذرد

گر زغم چین برش آخر جبین میگذرد [illegible] سرش از کنگره عرش برین میگذرد [illegible] میگذرد

[illegible]

نام سگوی جناب تو بود بسکه بزرگ [illegible] چون کنم گریه زهجر تو [illegible] عمر [illegible] بگذرد از [illegible] یار که عاشق [illegible]

گر کنم [illegible] میگذرد [illegible] سیل طوفان [illegible] از زمین میگذرد [illegible] چون زپهلوی من زار حزین میگذرد [illegible] میگذرد

[illegible] ندارد

زبیکه جور جفا میکشی عاشق شیل [illegible] ز استیاق رخت اشکم [illegible] چنان بکشتی عاشق کشید جهد [illegible] ندارد

دلت مگر خبر از مهر یار و دود ندارد بصوت نغمهٔ عندلیب دف و سرود ندارد که موج اشک ما بجز زنده رود ندارد که جهد کردن این فرقه سود ندارد

[illegible]

از کثرت معصیت [illegible] گلشن ۵ [illegible] ندانم چرا حضرت ذو الجلال [illegible]

چون پاره [illegible] صد [illegible] خواهد شد چراغی بدل باز روشن نمود دل [illegible] خان را [illegible] نمود ز جور که دلدار برخ نمود ز دست غمت [illegible]

کشیدم

[illegible]

بطرف چمن سوسن [illegible] عنت بر وی [illegible] ز روز ازل بجولان کنید عالم خراب [illegible]

ز دست غمت پاره پاره نمود چه افتاده دل [illegible] نمود اگر غمزه در [illegible] نمود ز چشم [illegible] نمود چه از کلبه ام عزم رفتن نمود

[illegible]

بدنیام [illegible] شیطان [illegible] چو زاهد [illegible] سخن [illegible] بدنیام عاشقان [illegible]

بهر سو [illegible] نمود که هم [illegible] نمود [illegible] نمود [illegible] نمود

این همه [illegible] نمود [illegible] چو [illegible] ماه [illegible] نمود [illegible] نمود [illegible] نمود

سرشته راستی ز عاشق بیکجهت باد عیان در پیش محکم شد
مهرش بر رقیب یک صفت گر زیاد لطف کردش بعشق باز کم شد

[illegible]

جاری رخش گشت اگر اشک زینت هرجاه گشت در جهان زمزم نام
از عشق رخت سرشک عاشق هم شد یکجا به بلعبه نام وی زمزم شد
اخر بر قیبان دعا هم شد
کلزار رخت که بهره را
از سیل سرشک ما بر از شبنم شد

[illegible]

یک بیمروت با جهان گلشن شد کم زیر که طفیف که ترنم شد
روباه زلخت بجم ضیغم شد هر کرا لطیفی در کارش خم شد

چهار پاره

[illegible]

بشکند عشاق او زنده میسازد بناز لطف کن از لب بعاشق بوسه
کر کند از تیر مارش سینه ام را چاک چاک طایر دل در خم انظره دارد آشیان
غمزه جادوش کار عیسی مریم کند تا فراموش از شهادت ور لحد حاتم کند
از نگاه کرم باز از زخم مرهم کند الیغ باکیدم توقف کن مبادا رم کند

[illegible]

باکه وحدت نیوش و غصه دنیا مخور کس چرا عیش جهان صرف در ماتم کند
من چه سوانم کمان غمزه اش [illegible] این کمان را کار فرمائی مگر رستم کند
قامتم کرج کمان [illegible] پشت نه افلاک را بار محبت خم کند
[illegible] پنجه زور آوری در پنجه ادهم کند

خط ریحان از بناگوش تو حرفی سر زند
هر سر مو بر دل ما ناوک خنجر می زند

ناز در چشم ابروش بار با مکند
در احتیاط کند از حرمت یک اشعار

خال هندو که در لب نمود افتاده
هندو بر لب کوثر بسجود افتاده

تو مپندار که عاشق بجهان خواهد مرد
اول مردن عاشق بخدا زنده کیست

برزمکه چو دلیران کشند تیغ الستم
هزار گریه گریزد ز دست کیت طبعم

تمام خوبی ذات از صفات معلوم است
چنانکه وصف شکر از نبات معلوم است

چه نه از سروشان بود نه از سروشان
بودم از روز ازل عاشق ابرو روان

فردیات

یا خدا

قصیده

نرگس بیمار را از ید قدرت کشید
زلف مشکین تو را از مشک اذفر افرید

از ازل هر کس که در عهد محبت ناکث است
ملحد و مرتد و در دست و کنوم کافر افرید

قبله گاه عاشقان چون خم ابروی تو
بهر از لعل لب را حوض کوثر

تا نظام عالم امکان از آن باشد بپا
بهر شغل و جهان را چیدر افرید

خلق را از بهر قدرت کشت احادیث
جنس عالم رقم دیو را هم چه نکو افرید

قدرتش را ظاهر در جمیع ممکنات
کان زلال آتش عیان نوع سمندر افرید

از برای آنکه خدامش تو شد روح الامین
از ید قدرت برانداخش چو شهپر افرید

چونکه با سدره ... افسر و تاج برفرق سکندر افرید

شهسوار چرخ علی از بهر ما ایجاد شد		از کرم مهر علی چون در دل ما خلق شد
بر خوارج ناحیه با تیغ ... آفرید		مهر خود در دل این مهر مظهر آفرید
دست او را فاتح ابواب خیبر آفرید		دست قدرت روی ایشان منور آفرید

از برای عاشقان خواندن مصطفی		نی سیاهی عدد از جام ساغر آفرید
از برای خدمت صدیقهٔ کبری ...		صد چو مریم هدیه خواهد چاکر آفرید
بهر امداد حسین ابن علی در کربلا		از گروه جن شهی مانند زعفر آفرید
منعم و مفلس همه خوار کل ...		هم چنین کمرو مفلس تک توانگر آفرید

از برای دشمنان خواندن مرتضی		نوک اقلام مرا شمشیر و خنجر آفرید
از علی هر کس بود جز از ازل او ...		پر و بال و شیر او زن ... غضنفر آفرید
تا بلیت ... سیاهی ... قنبر نام را		خاک پایش را به شاهان تاج افسر آفرید
قطره آب منی را از کرم در بطن ...		که پسر گر زشت زیبا کاه دختر آفرید

هر وجیهی بود از کتم عدم موجود شد		بهر ختم انبیا خدام و نوکر آفرید
گر شجاعت یا سخاوت از صفات الله شد		پس چرا او را حیدر ... دلاور آفرید
... حق قدرت ...		دیگر اینها چو حریف ... آفرید

چشم چو ابر کرد بکام عاشقان
استان یارا ستم کر افرید

قدرتش در بطن هر نوعی ز اصلاب رجال
یک سوئت خلق هو یکی دگر افرید

قدرت حق بهر حلقها چارده معصوم
مقتدا و پیشوا هادی و رهبر افرید

دشمنان را ...
از سگ از هر تن خوک کربه کمتر افرید

چشم عین انف لام ابروی ...
نام حیدر بصور تها چه نور افرید

بسکه صفهای مخالف را ز هم بدرید کشت
نام او را حیدر از ضرغام و صفدر افرید

قدرت حق خوبرویان جهان را از ازل
زهت عنبر چهره اتش سینه مجمر افرید

رندی باید که درک معنی از صورت کند
حق تا طبل را چرا باهم مجمر افرید

دین احمد سوی سکه برزر افرید

در کشش ترجه چه بلبل ...
زینده بینت زمزمه ...

خط ... تازه ...
روز ما عوده سیه چین ... کلاغ

مطرب ... غزل ... خوش بخوان
شیخ بر ... خوش رنگ ...

گلشن نجنده لب چو غنچه عاشق است یک برگ راه عشق کند عاشق از چراغ

انلاله رخ که زینت باغ رسالت است نسیم صبح سعادت محمد عربیست صلی الله علیه و آله
زبسکه مظهر او نازک لطیف بود بوی تقرب درگاه حق نبود نخست

نغنچه لب مکرم ز گلشن کند سراغ صفای گلشن وحدت محمد عربیست
گل حدیقه جنت محمد عربیست عزیز خالق عزت محمد عربیست صلی الله علیه و آله

چه قطره ایست به بحر سخاوتش حاتم بحار جود سخاوت محمد عربیست
بزرگاه محبت بعرصه گاه وجود سوار رفرف عزت محمد عربیست

اللهم صل علی محمد و آل محمد

اگر طهارت عصمت بانبیا شرطست تحت رحم مروت چه حق شد بجهان
رسول اکرم و دریای علم اعلم خلق نبی رسل مقبول طبع صاحب حلم

ضیاء کوکب عصمت محمد عربیست صلوات الله و سلامه علیه
جهان رحم مروت محمد عربیست
سپهر فضل کرامت محمد عربیست جمیل صورت و سیرت محمد عربیست صلی الله علیه و آله و سلم

اللهم صل علی محمد و آل محمد

مجلس فضلاء و محفل فقهاء چراغ بزم فصاحت محمد عربیست
نبی رایکه خدا وعده کرده ابر خلق نمود نور زینت محمد عربیست

اللهم صل علی محمد و آل محمد

[illegible]

ز صد هزار زبان تا ابد بگو کمش
که عیان جوهر وصف محمد عربیست

هر آنکه حکم شد از جانب خدا بر خلق
در آن بحکم [illegible] محمد عربیست

بهر چمن تو اگر بگذری چه باغ بهار
ببرگ غنچه طراوت محمد عربیست

[illegible]

نور ابر فلک تاج جان بشارت یار
که اصل فرع بشارت محمد عربیست

[illegible] شد از عشق
عمارت دل ما خیر که حق [illegible]
نگار نقش عمارت محمد عربیست

[illegible]

عنایت احدیت بود بخلق عمیم
عیون عین عنایت محمد عربیست

نهفته شهد از نزد حق فراوان
غریق بحر شهادت محمد عربیست

بهشت عشق [illegible] حساب خداست
محیط بحر مودت محمد عربیست

نگاه دار خدا از ظلمت [illegible]
مشعل ظلمت محمد عربیست

چو گل شکفته شود دل ز برکت رحمش
سرور شادی و عشرت محمد عربیست

ز صفوتش صفی الله خطاب آدم شد
سر حقیقت و صفوت محمد عربیست

[illegible]

نجات نوح ز امداد او شد از طوفان
چراغ مظهر قدرت محمد عربیست

[illegible] مسیح از دم روح بخش مسیحا شد
مسیح اصل حقیقت محمد عربیست

[illegible]
نهال حقیقت [illegible] محمد عربیست

خداحافظ خلقت عزت به بندگان تو شد
تخت قابل خلعت محمد عربیست

[illegible] بغیر ذات خدا هرچه کون عیش
اراده احدیت محمد عربیست

[illegible] سلطنت خداوندی
[illegible] محمد عربیست

[illegible]
طریق [illegible] محمد عربیست

[illegible]

بعلم فهم و حکمت جلال عزت جاه
سپهر جلالت محمد عربیست

تجارت [illegible]
که نفع سود تجارت محمد عربیست

[illegible] شریعت طریقت حقیقت
معارفت صداقت محمد عربیست

[illegible]
خداوندا [illegible] الامام رضا

[illegible]

کالبد تقدم و پابوس تو یا امام رضا
هزار مرتبه روح القدس چنین بگفت
امیدوار نوالی ز تو یا امام رضا
[illegible]
زبس که روز و شب ... یا امام رضا
یکی ز حسن [illegible] تو یا امام رضا
هزار شکر که دیده زیارت رضا کرد
حریم روضهٔ قدس تو یا امام رضا
هزار لعبت حق هر زمان ...
ارشد رضا بخشد تو یا امام رضا
ز برق خشت طلای تو یا امام رضا
هزار طعنه زند هر زمان به گلشن [illegible]
مقام روضه و جای تو یا امام رضا
[illegible]
هزار طعنه زند هر زمان [illegible]
حریم عرش فضای تو یا امام رضا
فدای قدرت معمار او ...
هزار لعنت ... تو یا امام رضا

۹۰

بنده جنت اعلی ... یا امام رضا
... سلسبیل کوثر
بنوشیم آب حیات تو یا امام رضا
طواف کعبه [illegible] تو یا امام رضا
که جان جمله فدای تو یا امام رضا
ستاره بدیع تو زورق ...
بسلطنت نه کم از خسرو اگر ...
فتنه چه ظل همای تو یا امام رضا
جهان ... جهان
بود ز نور و ضیای تو یا امام رضا

ایضا فی مدح محمد و آل محمد

معرف حسن یوسف ... شنیده
یکشنبه ... محمد است
بهتر ز قصر جنت ... وصل جوانان
یک غنچه ز باغ وصال محمد است
[illegible]
یکقطره ز آب زلال محمد است
چندین ... که هست ... روزگار
مشتاق کاسه ... محمد است

[illegible]

هر کس بود بهر عاشق جرأت ز رخت [illegible] قرب گرگ صد بار جز روی گوسفند [illegible]

گلشن ز عاشقان جمال محمد است [illegible] به [illegible] ما [illegible] زنگی [illegible] پیدا [illegible]

[illegible]

باین لطافت و خوبی بباغ خرم گل [illegible] غنچم گر بره شود عجب است [illegible] شیشه [illegible] دیده هر که گرگ [illegible] اگر ز بلندی گره شود عجب است

[illegible]

وانم از برکت اسم تو سموات [illegible] / زینت نقش نگین ابر انگشتر ما

ابن عم تو [illegible] بوده ارتو بود / یاری رهبر [illegible] سرور ما

مریم پرده نشین خادمه زهرا تو است / ای بقربان جانش پدر و مادر ما

ما گدایان مبتلا جان [illegible] / [illegible] گنج [illegible] بر دل غم پرور ما

ما اگر ساکن میخانه عشق تو شدیم / قصر فردوس شود روز جزا منظر ما

اینکه مارا ز سگی کوی تو بیگانه کند / چیست آن نقش سگی شوم بد اختر ما

گر چه از فیض حضور در تو محرومم / شکر [illegible] که [illegible] مهر تو اندر بر ما

[illegible] در سلطان [illegible] / بر سر تخته [illegible] زند این [illegible] ما

[illegible]

که بینداز خدا لابه بکف لشکر ما

سایه مرحمت حیدر افتد در سر ما

[illegible] روز جزا زهرا

[illegible]

فصل

[illegible]

قیصر و خسرو و جمشید لقب نوکر ما

[illegible]

شکر خدا که مهر جان تو از تخت [illegible]

با نشر اندر یع شده در معز الحمران

این لاف ظهور کند روز امتحان

[illegible]

کاندر رگ او [illegible] فرق
[illegible] وحدت [illegible]
وصف تو [illegible] بیان [illegible]
وصف نو دوران که تواند بیان کند
ابیات چه باغ خوشه چو مور لنگ
شکر خدا که روز ازل جا گرفته است
کاورده ام به نزد سلیمان بار مغان
گنج غمت به مخزن دلهای عاشقان
از [illegible] دیده رفته نور
جانا و رخت [illegible] دیده گان
چه غنچه شد از غمت
مشهور شد به بید توکل به بوستان
دولت [illegible] جلوه [illegible]
[illegible] در خیرخانه
تا بشکفند لاله و نسرین در ارغوان
نفکن بباغ نرگس مخمور [illegible] بناز
[illegible] دیده نرگس [illegible]
[illegible] در اطراف جویبار
[illegible] از غم تو [illegible]
از هجر [illegible] گذشت
[illegible] یکی کل [illegible]
وصف نو [illegible] تو [illegible]
بنده بالب

[illegible] از فراق تو
[illegible] در [illegible]
در باغ پرده [illegible] چون گل بدور کن
تا از غمت گلاب [illegible] نزد بلبلان
بک لب چه غنچه و مانند گل بخند
تا بلبلان تمام بمیرند در زمان
[illegible] یکی [illegible] چراغ
[illegible] از [illegible] شده ام [illegible]
ونیای جان به بین که چه [illegible]
کاندر نهان شکر شنیده و بهار [illegible] از صدق دل
ای حافظ [illegible]
در [illegible] دل [illegible] کن
از [illegible] خود [illegible]
[illegible] چون برق بگذرم ز صراط ای خدایگان
[illegible] ترا بیت [illegible] یا رب چه [illegible] زحمت [illegible] یا علی
[illegible] زبان [illegible] دو زبان کند
[illegible] ره زبان
از فرق [illegible] و ناز
در [illegible] روز ازل [illegible] زبان
[illegible] در [illegible] [illegible] زمان
کاندر نبی [illegible] [illegible]
[illegible] ارزان [illegible]
یا مرتضی و یا علی و یا ابوتراب
ما را کنی بحشر ز کلب درت حساب

[illegible]

در باغ اگر شکوفه برآورد شاخسار ای نور چشم سبزه اگر از غم تو آب [illegible] خدام بارگاه تو کروبیان [illegible]

لیکن بخاک پای تو سازد نثار جان آنهم بپای بوس جنابت [illegible] فدای تو سازم بهر زمان خفاش آستان تو جبریل [illegible]

[illegible]

پیغمبری که واصف او در جهان خداست کس کی [illegible] شهباز [illegible] تو مستمند [illegible]

[illegible]

از نور روی توست که عالم منورست کلثوم اخت حضرت موسی کنیز اوست چون دختر شعیب صفورا [illegible] اولاد طاها [illegible]

ضحی که آفریده شد از نور او جهان محجوب او شده عذرا عذار کان باشند در حریم جنابش ز خادمان ابنای طیبین تو [illegible]

[illegible]

ایوان ولایت و ای آفتاب حقیقت ای معدن سخاوت و ای بحر بیکران ای شهسوار عالم و ای رهنمای خلق قربان خاک پای تو جان جهانیان

گزیده برو بر معنی پادشاه امنی هر کس رنج نیاز بنالد بمر قدت نوح شمول نقش رسل خرامی المعقول سر خدائی و سر عجم مصطفی

در قعر چاه بر علم شاه جیلان بالله که بکند و سرش از فرق فرقدان بیا حرمی کوثر مولای مومنان زهاد زاهد و عباد عابدان

کاورده تحفه نزد سلیمان بار مغان تمنا شرح مورچه باشد این زمان ابیات مور لنگ نامم خویش را شمار

دارم به دل ز عالم بر رنج هزار خوف مسکینم و ذلیل و علیل و فقیر و پیر ابروی مجلس رندان باده نوش از شراب شوق تو

ما را ز التفات حقوق شاه بگذرید دست مرا بگیر تو ای خسرو جهان واندیشه محافل زاهدان مدهوش از جمال جلال تو کان

از راه صدق و از سر اخلاص مریم تمام دارم توقع آنکه در روز رستخیز ما را کنی شفاعت

[illegible]

بکذر ز خویش راه خرابات پیشه کن کاندر بقای عمر نمی نیست اعتبار دیوانه کان عشق ز دنیا گذشته اند واعظ مرا بوعظ [illegible]

دست امل بدامن [illegible] رسان هشیار باش اگر طلبی عمر جاودان مجنون [illegible] استماع کند پند ناصحان دانا کی شود متحمل با بهتان

[illegible]

امید کش من ز رندان میکده اول خدا و بعد بمقتول کربلا روز جزا امید کروهی بطاعتست مانند شیخ و صوفی و زهاد و عابدان

امید

[illegible]

نه از رسم خدمت یار و نه از ریا روز جزا جواب خدا را چه ما دهند هر کس [illegible] کشته چه شود درو کند من ترک [illegible]

خود سوز صانعم [illegible] از قرابیان هر کس که بسته تهمت ناحق بمردمان گلشن بکار تخم محبت [illegible] صد بار [illegible] کشند بفتوای [illegible]

[illegible]

چون این قصیده سمع وصی پیمبر است [illegible] دل کلبی کافران هر حرف از این قصیده [illegible]

گر بشنود عجب سیعه این قصیده را آتش فتند بخرمن عرش برین زمان
از بسکه در جهان پدر او زنا بود ناحق بشهر کوفه عبید زنا بود

بالا هزار لعنت حق بر معاویه بعد از یزید لعنت حق بر سنان شمر روز هزار بار بگوید شیعیان

بعد از معاویه به یزید پلید بیدادیان بعد از سنان شمر بد اختر بکوفیان لعنت بکوفیان دغا و بشامیان

لعنت بشمر و خولی این زنا بار اقبال جامع ال عبا بر یزید بار هردم هزار لعنت حق بر یزید بار

یارب بحق دعای مرا مستجاب کن

این جمله در عمارت دوزخ مقدند اینها هزار مرتبه از سنگ بخش ترند یارب عذاب اینها زیاده کن

[illegible]

مراکمان که مقامات عشق ... بنیت برو بخدمت رندان پیشه کن اخلاص مقام قربت ... زاهد هر آنچه نقش ... عاشقان ... شوند

چراکه نور زیانند بکاتب و کتبه که بیشت در دل اخلاص عاشقان ضربه مکر تلاوت قرآن یکی زاقربه که نقش خوش را بلوح دل کشته

[illegible]

همنوز

[illegible]

بروبکنج خرابات ... سر کن

که مسکن من تو عاقبت ... ثقته

پیاله گر غنیمت شمار عمر عزیز

ازین سبب که شد اوضاع دهر منقلبه

بکن حبیب ... وز راز دلت پرده

بگو بحضرت ...

[illegible]

[illegible]

خداکه خالق همه هژده هزار عالم هست
باین جلال خجالت کشد ز ریش سفید

توای عنید خجالت نمیکشی هرگز
ازان که هم خجالت کشد خدای مجید

خداشناس بری و نمیکشد از آزار
مکر که هم بعجز تو منکر از توحید

[illegible]

[illegible]

ب ان فرس ندارد هیچ کس غرضی
بشرط آنکه بگوئی مرا فلان بخرید

بعیب جمله ما روز بد رسد [illegible]
[illegible] طفلا همیکند [illegible]

[illegible]

سؤال کهو که از خودش را حسن الحسب رسند اصل النسب را به قیصر و جمشید زد بکری نقش را که کوم استغفار رنج جده اورا شیر شوم پلید

[illegible]

زرشنده که ببند و برش چرخی جان

کند عماده حقه زریخ که سفید

کان مرضی بند پلید زنده شاه و عبید عصر شمارد به پیش [illegible] چه خر او یکی اقتدار زرکار

ویادم مرتبه کشمیر پلید پشه پدید که تابد برسند ریش او [illegible] و جد و خو کرفته ام بابای [illegible] تجدید

[illegible]

که ای [illegible] خواطر غربان [illegible]

[illegible]

فراخ کشته دهانش نعنت حویه خلق که همایل ازار [illegible] باشد

دهان کوفتی تو را بلله که خبر تو شنید چنین مناقب و وصف نحویش خواهد دید

تورا که همت بدل و قصد مردم آزار

بریش خرشتن از کجع خویش خواهی رید

[illegible]

برای خنده و تفریح لهو ام کهتید [illegible] بکلشن تو رالی خدا که در [illegible] جهان همه

[illegible]

هزار مرتبه مارا غم فراق تو کشت روا مدار چنین عاشقان شدید بصد کرشمه تو در خواب استراحت با چگونه تو بروز [illegible] آورم شبها

[illegible]

بیا بجفت ما ناز و غمزه [illegible]

درازی سر [illegible] بلدا

[illegible]

چه غنچه پرده بر افکن [illegible]

که از نسیان [illegible]

اگرچه یوسف مصری [illegible] از زره

در باره زنده [illegible]

[illegible]

قصیده و غزل [illegible] نظم و نثر [illegible]

در باره نقش به بندد [illegible]

اگر قند برم [illegible]

چه میکنم که بجان [illegible] به پای طوبی

[illegible]

[illegible]

بهار عارضش از آب [illegible]

[illegible]

به اجبار [illegible] مبتلا کر [illegible] معشوقه عاشق‌را

ازین بابت [illegible] دارد چشم [illegible]

ترانه افزوده [illegible] بهار [illegible] عاشق [illegible]

سیمها از رقیبان کرچه برمام رسد لیکن

خداوندا بعاشق مهربان کن [illegible]

خدا کونه رو از سر ما لطف [illegible]

[illegible]

پس از جناب رسالت [illegible] در همه عالم

[illegible]

بنازم مقدم بنت رسول حضرت زهرا بنازم بجای صد هزار افسر دیگر چه افتاد جای بتول در سایه عالم نگه کن خلق خدا آفتاب انور دیگر

[illegible]

نشسته از صدف عصمت بتول هویدا چه سید الشهدا در زمانه گوهر دیگر

بیا تو سید سجاد در حرابه کوفه نشسته حق بزور از ... [illegible]

علیل در روز شد چشم نازنین پرور دیگر بسید الشهدا در زمانه خواهر دیگر بنا شد اگر صد هزار ... دیگر

[illegible]

چه سرو قامت اکبر ندیدم و نشنیدم بدشت کربلا پاره پاره پیکر دیگر ... نگه کن خلق خدا

[illegible]

... نشسته خلق به کلذار ... فت ... که ندیده چنین خنجر ... طفل شهید ... سکینه چنین ستم ... سلاسل

... خنجر شمر شهید خنجر دیگر بیای خنجر شمر پلید خنجر دیگر ذلیل خوار شد طفل نازپرور دیگر بهیچ کس ... دیگر

[illegible]

نشسته غارت یغما بدشت ... شد اعدا بیای معجر زینب ... معجر دیگر هزار ... دیگر

عترت پیمبر دیگر

شهسوار قدوم یک تو را [illegible]

بغیر دیده ندیدم رواق منظر دیگر

[illegible]

ایدل

نصیحت نامه

ایدل [illegible] از اعتبار مجو

از تو کاره سفال مجو نقره و طلا [illegible]

از جنبه الحدید خشن کیمیا مجو

[illegible]

ایدل ز ناجیه مطلع راه مستقیم

[illegible]

یا رب ز تو فضل خداوند [illegible]
عفو از تو [illegible] و علی [illegible] نظر بجو

از نفس [illegible] زده [illegible] ورز [illegible]
رنجید بدهر اگر دل [illegible] ز دست [illegible]

در [illegible] [illegible] از [illegible] بجو
آزادی از جهیم سر و زر [illegible] بجو

از جوف سنگ [illegible] و [illegible] خرف [illegible]
اسرار عشق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ابرها بجو
بر روی اگر بگیر و بخل و حسد نجات

مانند زره [illegible] زلف تنگها بجو
بر [illegible] دیده [illegible] باز [illegible] بجو

[illegible] [illegible]
در [illegible] از عشق فهم کار

از ما [illegible] لطف و کرامت [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] بلا بجو

از آن [illegible] [illegible] بجو
قرب خدا [illegible] و هم قرب مصطفی

رزق وسیع و صحت جسم [illegible]
از جامه سفید و نواز قبا بجو

صد بار گفتمت [illegible] از خدا بجو
لطف و کرم [illegible] [illegible] بجو

[illegible]

از نظره [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] روشید و مهر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ورز
[illegible] [illegible] اندر سر من [illegible] چه بایل [illegible] شده‌ام

[illegible] [illegible] [illegible]
عاشق [illegible] عذار [illegible] شده‌ام

[illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] چنین یوسف مصر

از زن [illegible] [illegible]
صد شکر [illegible] زلیخا شده‌ام

[illegible] [illegible]
مایل [illegible] [illegible] شده‌ام

عاشق شدم [illegible] در همه عمر
لیکن [illegible] عاشق [illegible] شده‌ام

[illegible] [illegible] [illegible] شده‌ام
[illegible] [illegible] [illegible] شده‌ام

شبی ام مژدهٔ وصلت بمن رسید اول ز ذوق [illegible] چه دیگی کشیدم هزار مرتبه بر جان فدات [illegible] بسا شب [illegible] بر کوی [illegible] کردیم

[illegible]

مرآت یکدل یکجان و یکسر و یلی [illegible]

[illegible] پای جناب تو [illegible] بخشیدیم

جهان ز برکت [illegible] گل رخان [illegible]

من این مقدمه [illegible] جهیدیم

بهر [illegible] و بیر لذتی چه لذت عشق

خدام ز [illegible] این روز کار بر رسیدیم

[illegible]

شاهی که بهر گدا بنده رب غفور بود
راس بریده اش [illegible] محض نور بود

یعنی برادر [illegible] علی [illegible] بود

جای عزیز فاطمه کنج تنور بود

ای چرخ شعله [illegible] عالم [illegible]

از گریه ام [illegible] سر و رنود

جبریل پاسبان در آن [illegible] بود

گشتند اهل کوفه شهر را که از ازل

[illegible]

یا [illegible] بلور پاره از [illegible] بود

خاکستری [illegible] بود

مرآت ظاهر به حق بود [illegible]

جیشی [illegible] خلق جهانی [illegible] بود

[illegible]

عاشق در جهان به شهادت رسیده‌اند   کاندر قلوب جمع زنان این خطوره بود   در حرب شبه که گاه کار   مدد لشکر یزید لعین بیک سنو بود

[illegible]

از بهر قتل خسرو دنیا و دین حسین   بشکست جمله نوع الکریمه دران
از بسکه چشم لشکر کفار کور بود   یا روز پاک حضرت شیر ایزدی
از حضرت حسین ز ران ...   ...

[illegible]

از این سبب به عالم مشهور بود   نقصان عاجزی زید الله بدور بود
در روز بلا و مصیبت صبور بود   سلطان تن بظاهر و باطن مشهور بود

[illegible]

راس حسین لطف طلا زید کوم   مشغول خمر خوردن و فسق و فجور بود
بر اهل بیت شاه شهیدان ...   ... کهور بود
انکافری که نطفه کلب عقور بود   از جانب سگ بابالت ... بود

[illegible]

باز شد ذکر دعوت قرآن مرور بود   در شهر شام ... آناس و کور بود
از بسکه ... بود   ... بود

ازبسکه جوش زد دلم از ذوق گفتم ... این همه ابیات را بیان

[illegible]

خیان

غزل

[illegible]

ابدم ... از ازل

[illegible]

[illegible]

روز قیامت بجز [illegible] نباشد
زاهد خودبین بو راه چه حاصل باشد

[illegible]

تا خواهها به پیش و پس او فرو کند · بلند اگر ضعیفه تقوی شعاره · رسوا کند اگر هم به بلند · در جهان مشهوره مجلله اعتباره

فعل قبیح از نزار

ملا بنت در برش هم سر حم که بحلق · گویا هم بخت تر شده از سنگ خواره

در این بلا نمانده تر حم بخواص عام · بیچاره که زاهم بنت بجز صبر چاره

گویا هم بنت معصیت در میان خلق · کس از گناه کاره بپرسد چکاره

آن سول را بکشند از زره عیاره · چون کرد میان کجا طرب بنت کو سواره

از ناکت از بنت و از را آستین · پیدا نشوند هم چه سنگ از هر کناره

تا اجی اگر کرد زون فقر ویران کوه · مانند کاو اکل کند بیت تقاره

ارزیم

دوازده امام

[illegible]

[illegible]

یارب از لطف تو چندی نظر انداز دیگر
همه گلشن به پا مایهٔ ابله نه نشنید

ان [illegible] لشکر حق [illegible] ابلیس لعین [illegible]

[illegible] نفس [illegible] بلند [illegible]

[illegible] ابلیس [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] از جلال [illegible]

[illegible] معصیت [illegible]

شبی به پایان صحبت بود و از همه جا
در دیده ما [illegible] چه [illegible] کاهست

لشکر [illegible] خیل [illegible] نسیان [illegible]

چون [illegible] بانند [illegible] انها [illegible] کار

لشکر شیطان [illegible] سیم و زر [illegible]

هم چو [illegible] از اول [illegible] تا سحر [illegible]

لشکر حق [illegible] روز و شب

هم چو زنبور عسل [illegible]

لشکر حق عاقلانند [illegible]

جند ابلیس شقی مانند [illegible]

از محبت خوبتر چیزی ندیدیم در جهان

خواجه انها که مست از باده عشق [illegible]

در حقیقت شیخ مرحوم بهائی گفته است
کار [illegible] اهل دنیا کافرند مطلقند

تا بعالم حکم ابلیس بد اختر در جهان
روز و شب در فکر و ذکر نفس شوم ابتر اند
جوهر [illegible] چنین حق پرستان از ازل
شکر نعمتها [illegible] زور است کلب [illegible]

[illegible]

کلام حاجی و مقتی تا زنده است
که از نجس [illegible] کلاغ
اگر بگرد در او [illegible] کس بعمر [illegible]
[illegible] بتعقیب مقام [illegible] نشین
بهمسایش [illegible] از حب سیم و زر فارغ
[illegible] شکر [illegible] فراغ
چه احتیاج [illegible] شمع و چراغ
چه آفتاب به نصف النهار معروف است

[illegible]

نثر معوج تا صف محشر شود چو بعل یغوث با بقیت شوند مات از نازو از بسیار با صنم هکذا طاغوت [illegible]

[illegible]

در بام کعبه عنبر ... ابروی [illegible]

گر خوانده ... [illegible] الصلوات

راهی نمی برند بجای مقصود [illegible]

اکنون که هیچ راه ندارد تصورات

صید افکنی نماند که باید بروز کار

از لعل نمکین ... خم اندر [illegible] جهات

هرگز نه بزم ... مقاران [illegible]

گر تا بروز حشر بکوشی مقارنات

هرگز ... [illegible] ... شان

از خوان ... موائد و از مطایبات

[illegible]

با ارام حیم اول عتاب لب دوم

[illegible] ... ملاعبات

[illegible] خطار مناسبات

اسم شراب را نه برد شیخ بر زبان

زنده احتساب کند از محرمات

مال یتیم و بیوه زنان را حلال خورند

مانند مرغکی که از ضعف ... نبات

[illegible] ... معرفت

هرکس ... نکند فرق از نبات

[illegible]

اسد میان عاشق و معشوق نخست زدوز لعنت به آنکه هر که کند این فاحشه گر شوار این قوافیه کو نه هزار سال کلش با تنها نرسد این قوافیات

[illegible]

هر کز هم نا سعود کمال [illegible] کنند [illegible] بکاینات

[illegible]

برو بباغ که از فرقت گل لاله

بروی سینه او داغهای می بینیم

نهان ببلبل البت الصیم برورنخت شعه در سر هر موئی از نظر و نگهت بروی سیمای [illegible]

هزار فافه [illegible] خطات می بینیم چه فدیه [illegible]

هزار چشم از نعمت [illegible]

[illegible]

[illegible] اخلاص ما و شفعت تو همیشه هم چه که و [illegible]

[illegible] غم که [illegible] کاه کاکات

[illegible]

افسوس که جبهه ... روش ... بدمع سجد الله اعذار

از کثرت ... سجده چمن باشد ... حار

[illegible]

ازبسکه شب روز زند موج معام

چون کله منار من اگر دید قصیر

هر لحظه ... ابدار وصل ... وازجا ... حسن یار ...

از جان ضعیف ما برآورده دمار

هر لحظه شود سوار بر کله منار

فریاد زند ز نقش ... چه حار

بیرون ... عشق ... قرار

[illegible]

اخبار کند ... بهار

... بخوانه ... بیفزود ...

[illegible]

[illegible]

صوت نوا گر بسمع اموات رسد [illegible]

سازند ز قبر خویش حجره فرار [illegible] افسانه با این خیال بدکلش زار [illegible] بدتر بود از زنا و از شرب و قمار [illegible] از خویش برون کشد [illegible] ساز و ارار

[illegible]

دارد بکویش از سبب غمزه احترام [illegible] هر که بود ز مقعدش اخراج سرخ [illegible] خجلت [illegible]

[illegible]

این ها بخبر کدورت و رنج بلا [illegible]

بار هیچ نهان بجز انفعال نیست [illegible]

اودوهی ز کار به بلبل [illegible] چنین عندلیب فخر نماید [illegible]

عرعر زنند ز شوق شب زور چنین کلاغ [illegible] از از رقاع بخت [illegible]

[illegible]

بلور نقره بگزند حباب این مردم

اگر ز زنده شوند حضرت شیخ الحکیم ...

[illegible]

از لب غنچه و ریحان خط و سنبل زلف

[illegible]

[illegible] بیوک غام نو نسیم [illegible] هر یار کار با بند ز گلشن این رقیم

[illegible]

از ازل که خرامان قد سرو تو خبان [illegible]
تا ابد معدن مهر دل طبعی است

[illegible]

خوانه دل سودا بازم تا روز نشور
مهر یوسف به جمال یار نزلیخاست

[illegible]

از ازل تا به ابد بلبل طبع گلشن
عاشق و بیدل نرخ غنچه لب هاست

[illegible]

عالم از کثرت عصیانه کهن نیکو
که وجه تو در این عرصهٔ غربات هنوز

[illegible]

کلشن عمر فرزه در اسفل سفلات هنوز

[illegible]

از رخ [illegible] و هم چشم [illegible]
اثری عشق لب لعل تو پیدا است هنوز

[illegible]

گفت قاصر صفت داند و بلاد صفت

[illegible]

زن و فرزند تو در سرف کالات هنوز

[illegible]

لاجرم رند تحقیق اگر ... [illegible] ... که اهل دل ... [illegible]

[illegible]

چون نامه ... [illegible] ... بر در خزانه ... [illegible]

[illegible]

الحمد لله ... [illegible]

[illegible]

قادر و عالم و حیّ ازلی خالق ... [illegible]

اسم قدیم الازلی ... [illegible]

[illegible]

اموال نیر [illegible] جهان [illegible] گلشن هنوز

[illegible] الضیم [illegible] رقیبان [illegible]

[illegible]

غزل گلشن اگر [illegible]

[illegible] هنوز

همه کس در طلب صورت زیبایست ولی

گلشن رند گدا طالب معنی است هنوز

ضیا چشم رند دیده گلشن [illegible] هنوز

[illegible]

الضیم گلشن افسرده دل از [illegible] شکر لله [illegible]

کرده دیوانه بود گلشن مستانه دلی خادم خادمه سید اسماعیل است

واکه لعل حیوه ست و خیال است و لبم طالب خضر جو وسنی خراب است هنوز محو این جامه که فرح خته ام بر جد شان کن تفکر که چه پاکیزه و رعناست هنوز

[illegible]

کر لب گلشن شیدان یه بطر حنداست هنوز تا مفخر اگر زنده بماند بهوس گلشن

زوجه شیر خدا حضرت زهراست هنوز کلشن از آلت حق باب خوبرو جزا

دل صد پاره او معدن عهداست هنوز بر لبش منقبت عترت طاهاست

[illegible]

شد سخن ختم که قاصر بود از مدحت او

از ازل تا به ابد هر زبان هاست هنوز در همه عالم ز برایش چه زبانهاست هنوز در چهره دیل که در اسفل سفلی است هنوز

شمه گویمت از حسن دل آرای نگار عکس دندان تو یکم نیه افتاده بکان

ذره درپیش رخش بیضه بیضاست هنوز لعل از رشک لب وجنت کوهر انهاست

طبع گلشن بود از بسکه ز لطف تو ضعیف طالب جامه ابریشم و خاکی است هنوز

آن توانا که بهر کار تواناست هنوز

[illegible]

خنک ره کشته غم گلشن بیچاره و باز بحیز جنگ هی از ... اعداست هنوز

هر که خصمی تند ارحق ... شعر و درخی ملك مولاست هنوز

مولاست

[illegible]

بریده شد قبای خلافت پس از نبی … بر قامت شریف رسای تو یا علی

ایجاد کائنات برای تو یا علی

این غزل یکصد و ده بیت اگر … هنوز

گلشن … نطق تو …

[illegible]

از روش … منور … مدام

رز قبه تمام طلای تو یا علی … در روضه بهشت نمای تو یا علی … چشمی بجز لقای تو یا علی … ذره اندیش ضیای تو یا علی

[illegible]

ارض و سما و جنت و دوزخ چه خلق شد … یارب که بشنوند ز ان … فی الحقیقه ثنای تو یا علی

از گرد تار و پود عبای تو یا علی … در حال احتضار صدای تو یا علی

[illegible]

رهبر هر صبح به بینم در بین بلد گلشن

اگر چه جز نمایم بهر جبهه مردم

[illegible]

کوئی بنده در خانش هزار ارباب ماء الحیات گریزی ...

بودند خوشه چین خرمنش ... مانند حرص و جوف و ... دارد ... چندین هزار ...

گرم ... دیگر ... تا ... این قبر ... طبیعت ... بدیدم ... هزار بار ...

کنج ... خندد ... لبک و ... دارد ... بزبان مطلق ... تا بلذد ...

گلشن به هر کجا که این شوم ... گلشن بقرمرده او ... اصاف ... اول برگلشن ... سیم بر حضرت ملا ...

ابدالجوید ازوم مجنون جنون ... این صاف ... بودار صاف صادق دوم بر حضرت ملا ... چارم بر ...

... سخاوت کیل بود ... در نطفه اش ... خلل بود ... کاین ... معتقد ... دارای ... هزار ...

برخی فقیر بکتب ذکر بوده ان نیج
کان مبتلا تا بروز جزا الامثل بود

[illegible]

این بدقیافه عارض معکوس در جبهه اش
این کره خر بدیده اعیان فاسقان
نبود خدا ام این متنفر روزگار
کتاب نه ربع حصه اطفال کل بود
کتاب بره میش کرزن بود
پیوسته قاب آینه اش در بغل بود
پرسیدم از عجب ز احوال مفعولش

[illegible]

این وقف عام ابنیت [illegible]
خوده کننده صحاب سلاطین روزگار
طبعم بشوخی آن متنفر روزگار
کی ای حکیم گلشن بیدل اجل بود
با انکه بهترش همه رسل و رسن بود
این قال و قیل او همه طول امل بود

[illegible]

کلش [illegible] افسرده دل [illegible]

[illegible] بلاد و جمله [illegible]

کنار به شیر رفتنش از جمله [illegible]

مانند آن بود که [illegible] بود

[illegible] اهل دول بود

لیکن به هجو هم [illegible]

زبد عار هرچه [illegible] نشستن بود

وانچه هر رند میکده [illegible]

بخت ... این نیز مانند کلیسا

بر خوار و پر خلاف و [illegible] بحلن بود

کلش بهوش تا نبش که در جهان [illegible] ریت

رنت هجو تا بروز قیامت خلل نبود   بکوش تا بخورده که حق بجان بود

آهنی اگر رهو سد بروش بجان بود

[illegible]

عاشق بود انیس اندر ره عشق   هر روز [illegible] وقف عابدی [illegible]

حق بود بقدوم دلبری لائق بود   فردا [illegible] معبد او [illegible] بود

کلش بنشین [illegible]   کلمش عمر او [illegible]

این بار [illegible] اندر [illegible]

[illegible]

ز بهر منقبت شاه اولیا حرفی   بعد از عطا این همه لازم و واجب

نیافتیم بجز از دعوت کلام الله   ولی ز بهر بیانات شکر و حمد آنکه

کل الجواهر شیر از خاک پای تو   میخواهم از خدا که تو باشی بروزگار

در روی شب [illegible] شبها دعای تو   باقی مباد هر که نخواهد بقای تو

مسکین [illegible]

بلبل چرا از بستان [illegible]

طوطی چرا [illegible]

قمری چرا [illegible]

زاغ چرا [illegible]

عنقا چرا [illegible]

عابد چرا [illegible]

زاهد چرا [illegible]

مفتی [illegible]

قاضی چرا [illegible]

موذن چرا [illegible]

شیخ [illegible]

واعظ [illegible]

ذاکر [illegible]

[illegible]

این ادعای ما و تو محض جهالت است

مارز کی و لاف تجرد زدن کی

این سالکان بمنزل تجرید کی رسند

دانی مجردان حقیقی کیانند بدین

برخیز تا رویم بتحصیل آب و نان

هستیم حریف ظاهر و باطن چه کودکان

یا از ان خاک پای شریف مجردان

اولاد حیدرند که جانها فدای [illegible]

[illegible]

بعدش نداشتند سیم و زر احتیاج

بودند هر کدام غنی تر ز تاجران

تکذیب نمی کنند اگر گفته ام دروغ

ایمردمان با خرد و فهم نکته دان

با آنکه ما مزرعه تصدیق میکنند

تا قول من چه سکه بزر باشد این زمان

هم جمع جمله معابر درگار

از تنگ بود سرودن شعر اندرین جهان

[illegible]

بسیار کاخ و قصر و عمارت بنا مکن

چرخ هم از شمارهٔ خیل [illegible] قران

کشش بغیر مهر [illegible]

هر طاعتی [illegible]

در این کلام ختم کن و مهر کن زبان

[illegible]

به تربیت پاک قدوم بنت رسول
اگر تو راست تمنای شان و شوکت جاه

زره منقبت حضرت رسول بگیر
زیاده [illegible] بعفو [illegible] گناه

محمد عربی [illegible] آل علی
[illegible]

[illegible]

هرانکه دشمن آل رسول مختار است
یقین بدانکه ز روز ازل بود گمراه

بود شفیع گناه هست محشر العالمین
محمد عربی نسل پاک عبد الله

هزار شکر که اندر جهان چه کوه احد
کند طبیعتم از خصم خواندن اکراه

دلا ز گلشن اگر وصل یار می‌خواهی
برو همیشه بگو لا اله الا الله

[illegible]

شدم ز کثرت درد مرض زبان اعوج
چو گشته منحرف از مزاج قوت باه

بیا بگلشن سجاده اسپهر کرم
بقدر آنکه چه قارون شود [illegible]

[illegible] سخاوت کرمت شاه
که صد هزار گدا را کنی بیک دم

بحضرت تو چنان معتقد بود گلشن
که اعتقاد کند بنده بذات الله

[illegible]

قامت سروت چه درخت طوبی گسته دلها بنیاد هجران توای بهار

قامت غاصب جت چه جهاز عقار هر طلع که بگلزار نهنگام

[illegible]

چون تو در عالم امکان ... دار رهنمای چو تو در کفر و ... بنت اشها

شد بدید ارم چه از تو ... سالها ... ام از ... خرد استغفر قیمت ... نگفتم بسیار ذره در طلعت خورشید ندارد مقدار

[illegible]

ای سرو ... از عالم یاوری ... دل کباب و جگرم خون و تنم زار و ضعیف یکدم ... بازار

که فتادم ... بستر بیمار هم شود ... لحظه ... غم پیش مردم خجل و منفعل از خویش و تبار هر روم با بدن خسته ... بازار

[illegible]

خسروا ... تو ... همه ... کار مداح رسیده است به جایی ... هم جای ... غم ... هجوم

بودی ... بدین ... از نهادم غم ایام بر آورده دمار هم شده از غم ایام ... بیزار که ... ملک الموت نهم ... اقرار

الحمد الکشن [illegible] بمدحت

بر احمد مرسل سرشت و جهار   هم ما ابدا از زنبه طلالت بدرار   چنجمه [illegible] ستار هم مرا در هم حالت [illegible]

[illegible]

بعض رهگذار جناب [illegible] کان حد آگر   با عیار از کرم خویش [illegible]   کلشاد [illegible] بیابان [illegible] زن   طالب نقش [illegible]

چو خورشید جمالت [illegible] عطار   کاتش افشانه [illegible] هم [illegible]   بکجا از آتش سوزان [illegible] بدار   باشد این طایفه [illegible] بتحقیق [illegible]

[illegible]

چنین تو غداره و [illegible] خاره ندید   عمر گلشن هم بدوران تو [illegible]   خوارجی [illegible] شعار مرا   از رهی مرحمت [illegible] جهان گلشن را

با هیچکس ز آدم تا خاتم [illegible] شمار   در جهان مثل تو [illegible] ندیده غدار   هم چو [illegible] سرفراز   از [illegible] شمار

زلعلت شور خم دهان تو الف گشوار خطت ابرتین بفرقاس سوزد کلک تو از نهش ... مخزن

بخط تو عاشق بود خط یار که زنده احباب ... جمیع به بستان هر دیده زیبا بعد جهان ممتاز شد زمهر تو دل عجب دارم از که باه رخت

بنور تو مایل بعد نور عاین ز ایاه یک گوشه حاجبین بسرو قدت ... فاخرین که تو هر به قرآن تو ذاخرین که روییده از لاله ها سنبلین

پس اینکه رخت ... روز محشر

شعب ساکن گلشن جنتین

به تخت ملوکانه در نشانین

سحر که اگر بگذری خیر نسیم

زشوق لبت غنچه ها که گل

بیک قبله هر کس گذارد نماز نخستین حقیقت با شنا مجاز بان قبله مطلق گذارم نماز با آن قبله ها دعا مستجاب با آن قبله کامل بود اعتقاد

مرا شد خم ابروت قبلتین که گوید مشهور در عالمین باین قبله کامل کنم سجد اتین باین قبله ها روا حاجتین بدریوزه خالق عالمین

منور شود گلشن و گلستان
ز انوار حاجی محمد حسین

گل لاله عاشق شود در چمن
بر خسار حاجی محمد حسین

به پنجم که گلشن بود مارحت
زاهد ارشاد شهی حافظین

ششم بدل مهر آل علی
چهارم که ممتازی از زمرتین

اول بیعت صحبت بخط
[illegible]

یکا صادق و یکا رات کربیت [illegible] یکا بازلب و یکا بازلین
ز فضل الهی بجای خبر [illegible] منور بعچین [illegible]

ولی هست از کثرت ابتکار
نکو نام دارد توقع لجین

ز فضل خدا این تمام است
که عدو تو قطع الیدین

الهی خصم تو در کاینات
شود آخرس ولعح از جلیقین

کند حفر خصمت بدندان مدام
چه حفار بر بیخ ذوالواسعتین

بسینه ارش بداندیش تو
بکوب از آن سفی خصیتین

به بستان که کوکو زند فاخته
که ایمی بر بستان خدا این این

دل زدیدت آورایی مرحاج
که یکدل بود بهتر از کعبتین

چه اکبر شده کیمیای وجود
چه خواهی بگوره و داستین

زبی تیر ترسند دشمنان
ز مژگان عینی [illegible]

بگلشن چه فور شد روشن بود
که فردا شود ز [illegible] حسین

[illegible]

اگر بار افتد بدامش مدام
ستانند مدینه از عطار اتلین

ملایک بحیرت شمار رضا
ز روز ازل سر در رعای اند
بگفتار حاجی محمد حسین
به معیار حاجی محمد حسین

دلستان طوطیان عاشقند
زانوار حاجی محمد حسین
بگفتار حاجی محمد حسین

ندارد در و لعل یاقوت قدر
بمقدار حاجی محمد حسین

بگفتار حاجی محمد حسین
زانظار حاجی محمد حسین

ز اخبار حاجی محمد حسین
به بلغار حاجی محمد حسین

بطیار حاجی محمد حسین

بود بهتر از صد گلستان گل
گل نار حاجی محمد حسین

که هر سیر گنج قارون تمام
به تجار حاجی محمد حسین

طلبکار حاجی محمد حسین

به دوار حاجی محمد حسین

خوشتر از آفتاب بود

بیمار حاجی محمد حسین

بمدار حاجی محمد حسین

اللهم صل علی محمد و آله

گلزار حاجی محمد حسین

سروکار حاجی محمد حسین

دل زار حاجی محمد حسین

زاسرار حاجی محمد حسین

بیمار حاجی محمد حسین

خریدار حاجی محمد حسین

هر کس که شد به مهر و قبولش بروزگار

هرکس که صادق است بگفتارش عاشق است

هم کاذب است و هم حسد و هم منافق است

اگر حسود کند گفته مرا باور

هزار مرتبه گفتم به آن سکه بزر

هزار بار بود عیب نیز رنگ مکر

بروز رزم بحرب همای اقبال و دعا

فروح ضوء اگر شد عشرت بجلال

مدام سایه بال همای سخنه عشق

قلم تراش بکف چنین یلار کت بالا

کلاه لاله بفرق مبارکت بالا

چه لطف عالی معشوقه یار کت بالا

در خوانه زمین نوش چرخ فلک
ماند عقاب اگر نپریدی جنت

از زمغ غضب کردن بدخواهان
در سپهر صفر اگر نپریدی جنت

جان در بدن جهانیان از لب لعل
الحذر و نخشیم وهیدی جنت

هرف رفیق تو جان از زبرما
برت سهابا تو چو زسیدی جنت

در روز جزا اگر نرسد زهد و ورع
در نزد خدا تو چو شهیدی جنت

در نزد موحدان که نامت عشق
از روز ازل تو چو وحیدی جنت

مانند نسیم صبحگاهی هر شب
در هیچ جهان اگر نزیدی جنت

در بطن زکی ماه و صلت
تا بد بجهان چو تو سعیدی جنت

مدام خاطر اهل ... حج و حاجت

زصدق دل ...

بعاشقان غم و رنج و عذاب ازل ...

برو بکند بیت سرزنان به تماشا ...

هزار مرتبه نگاه کن [illegible] صوم و صلوات [illegible]

چه فاسقان و عاشقان [illegible] مثل کن

[illegible]

عزت در بدری [illegible] پیاله گر بستی [illegible]

براه پر خطری خارج [illegible]

[illegible]

بگیر ظلم حرز و حقه در اثبات کن [illegible]

نظر بسوره یا ایها المزمل کن [illegible]

بدفع عذر [illegible] جنت در ان حالت [illegible]

زمان وقف [illegible] در ملک خوشدل [illegible]

بر شوه دادن تعریف [illegible] عاشق کن

[illegible]

چه ساکنان [illegible] هر مراحل کن [illegible]

[illegible]

[illegible]

جفا و جور و ستم در حق لام زبان

طبیب وار اگر بر خوزی به تشنیع نکن

چه کور موصیا الکذر بلا و موصل کن

بدست آرزو بلی همیشه انکلشن

چنین ثواب گیری بدینها حاصل کن

[illegible]

زهر حرف قراب حل کن زراه کینه و بخل و حسد تو دور و مدام آتش سوزنده در شتابل کن

[illegible]

زنیکه دیده نرگس [illegible] سفید

ولیک [illegible] پاره پاره [illegible]

[illegible]

بس از فراغ [illegible] نسیده شانه همو

امامت خلف الصدق حجة الاسلام

ز فضل برق اسلام و جهان افروز

بدست [illegible]

که تمک تربه [illegible] رحم شو

عیار سوز هراس جحیم ایمن شو

که کارئه سر تلبیس [illegible] بهاده شو

چه تا بروز مسلمانی از بر [illegible] شو

متین در متقن و متکلم و مبرهن شو

صفات ذات خدا شوه حجة الاسلام

بجلی ظاهر و مستظهر و مبین شو

خوش کتابی که اقتدا به هم چه کسی بصیح فطرت سلم و حقین شو

چه کسی زین [illegible] نوسن فهم [illegible] شو

[illegible]

از صفت حسن او در آسمه سیدم چشم

نعت را الواح ولهای [illegible]

[illegible]

گلشن دل [illegible] جراحی [illegible] برکو چراغ [illegible]

[illegible]

شکر الله که گلشن از اول تاریخ صاحب کرم باشد [illegible]

[illegible]

کلشن از نو در بر تست گفتنا گو زبان را کی برم باید

[illegible]

برکرمش [illegible] بخش تا بدانند [illegible] دیوان من [illegible]

یا بگویم بر بیان از ره کین [illegible] بخش گلشن [illegible] خواننده [illegible]

یارب [illegible] حسن کهو

از حرفهای گلشن [illegible] کهو

از نهفت حرف

در لعل تو [illegible]

تا در [illegible]

[illegible] ضعیف [illegible]

[illegible]

خار [illegible] و [illegible]

خاک [illegible] بیچاره [illegible]

[illegible]